

محمد یعقوب بالائی

ع ۸۷/۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة المواقف
مولف نظام فرزند نظام خیر مصدق

۱۸۹۵۰
۷۱-۱۱۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة المواقف
مولف نظام فرزند نظام خیر مصدق
مترجم
شماره قفسه ۱۸۹۵۰
شماره کتاب ۷۱۱۱۵

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۰

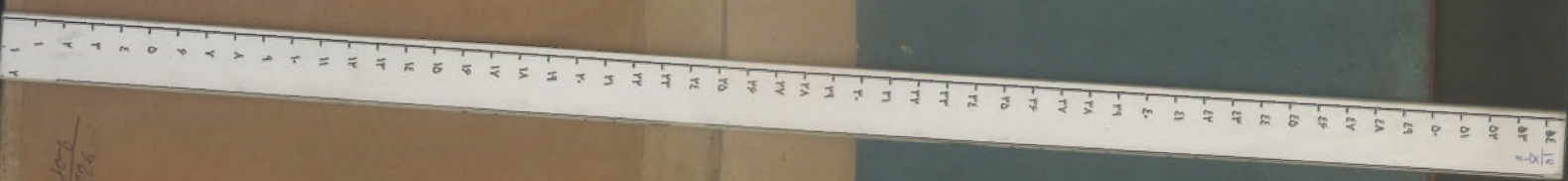
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة المواقف
مولف نظام فرزند نظام خیر مصدق

۱۸۹۵۰
۷۱-۱۱۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة المواقف
مولف نظام فرزند نظام خیر مصدق
مترجم
شماره قفسه ۱۸۹۵۰
شماره کتاب ۷۱۱۱۵

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۰



جمعه گفت ایچ منافع صبح باو شاه زمان صاحبقران فاضل شاه جهان
نواب پنج خان نام کتاب مقدمه در ذکر مواظب طریق گفتن لاله
الا الله قطعه بلغم ذکر کعبه ظاهری و باطنی باب اول برده فصل پنجم
اول در ذکر ولادت بهترین مخلوقات و شرافت ترین موجودات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ذکر آنکه سلطان فارس
از چه سبب ذکر آنکه عورات که حضرت پیرو کائنات و خلافت
موجودات صلی الله علیه و سلم بعد از نبوت اوصاف شریف بکبار
مفایده واقع شده و یک در مکه معظمه چند سال بودند و در
مدینه منوره چند سال و در یثرب و اندلس و رعی الله علیه و سلم
رسولان را از حضرت مدینه منوره بر پا و نشان اطراف و کعبه

نصف

فصل دوم در ذکر احوال مطهرات و اولاد و کور و انام
الله علیه و سلم و در ذکر حضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه فصل چهارم در ذکر حضرت امیر المؤمنین عمر بن
خطاب رضی الله عنه فصل پنجم در ذکر حضرت امیر المؤمنین عثمان
بن عفان رضی الله عنه فصل ششم در ذکر حضرت امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه فصل هفتم در ذکر امیر کرام و حضرت دو و ازده انام
و چهارده معصوم پاک رضوان الله تعالی جمیعین فصل هشتم در ذکر
انام مهدی و از حیرانان ظهور خواهد کرد فصل نهم در ذکر
ولادت و جمال یحیی فصل دهم در ذکر حضرت عیسی علیه السلام باب
برده فصل یازدهم در ذکر خواب کردن فصل بیستم در ذکر
از خواب بیدار شدن فصل سی و یکم در ذکر صفای حاجت فصل

در ذکر استیغاث فصل پنجم در ذکر طهارت کردن فصل ششم در ذکر
میدان کردن فصل هفتم در ذکر قیام شب فصل هشتم در ذکر نماز
شکر و نماز حاجات و نماز تهجد فصل نهم در ذکر معرفت قبله
فصل دهم در ذکر اذان باب بیستم برده فصل یازدهم در
ذکر ادب نماز فصل بیستم در ذکر نماز با وضو فصل بیست و یکم در
اشراق و نماز استیغاث و نماز جاست و نماز زوال فصل بیست و دو
در ذکر نماز پیشین فصل بیست و سه در ذکر نماز ویک فصل بیست و چهار
شام فصل بیست و پنج در ذکر نماز خفتن ذکر نماز و یک نماز کفایت
و نمازهای فضا شده ذکر نماز حاجات فصل بیست و شش در ذکر نماز جمعه
در ذکر تسبیح باب بیست و هفتم برده فصل بیست و هشت در ذکر
روزه شش سوال فصل بیست و نهم در ذکر بوم و بوم و بوم و بوم

نصف

عشر و بی و عید قربان و در ذکر عاشورا و روز چهارشنبه
ماه شریف و ذکر پنج روزه هزاری فصل چهارم در ذکر ماه رجب
فصل پنجم در ذکر ماه شعبان فصل ششم در ذکر عاکر و در ذکر
در ذکر شریعت و طریقت و حقیقت فصل هفتم در ذکر نماز حاجت
و بیدار حضرت کائنات فصل هشتم در ذکر بفرشتگان فصل نهم در
ذکر ساعت که در آن شهر میستوال کرد باب بیست و یکم برده فصل
فصل اول در ذکر قیامت فصل دوم در ذکر طعام خوردن فصل سوم
در ذکر آب خوردن فصل چهارم در ذکر پوشیدن جامه و عود
فصل پنجم در ذکر نشاندن کردن و آمیزیدن فصل ششم در ذکر سلام و
جواب آن فصل هفتم در ذکر عطیه دادن و جواب آن فصل هشتم
در ذکر اسباب عظیم فصل نهم در ذکر صلوات و فضیلت آن فصل دهم

۲۲۳
 و در ذکر خلوت و تلاوت قرآن **باب ششم** برده فصل اول
 و در ذکر کاج و لوازم آن **فصل دوم** و در ذکر غلبه نبات **فصل سوم**
 و در ذکر دادن فرزند **فصل چهارم** و در ذکر تراشیدن پیر
 و حقیقه و پشت لب گرفتن و خطنه کردن و تهنیت بجامت کردن
 و نامحور گرفتن **فصل پنجم** و در ذکر عبادت **فصل ششم** و در ذکر حکام
 اموات **فصل هفتم** و در ذکر لاجمل و لا قوت الا بالله **فصل هشتم**
 و در ذکر آمدن ارواح **فصل نهم** و در ذکر حساب حج و عمره و توبه
 نامه **و در ذکر غفارت** و در ذکر آنکه اعمال بنده را روز و شب بنده
 و بخشنده بجزرت جلال احدیت جل جلاله عرض میکنند
 و روز جمعه بجزرت پیر و رکایات یعنی الله علیه و سلم
 و آبا و اجداد و مناجات عرض میکنند **و در ذکر لغت** **فصل دهم**

و در ذکر زیارت ائمه
 و در ذکر لاجمل و لا قوت الا بالله

۲۲۴
 و در عداوت سپاهین **و در تهمت** و پشیمات و شجاعت و
 و اب ملوک و وزیر او و کلا و در آنکه ملوک را پنج طایفه فرزند است
 اول و وزیر وکیل خوب و دوم ندیم خوب و سوم پسر خوب و چهارم
 و پنجم خوب و دانا و ششم صاحب خوب و در احوال سپاه و وزیر
 و پستان که با صاحب خود چه چشم سلوک نماید **و در باب زیارت**
حافظ و در فصاحت بزرگان که با فرزند آن معنوی خود کرده اند
 بچند کلمه لطیف **و در احوال** **و در توبه** و بیان کفارت گناه
 و در توبه و بنده مؤمن با پیش خشن و شکیان و توبه و حال آدمی **و در**
تقیب و در استخاره نمودن و در برب میگویند
 و در قایلیم و در ولایتها از چه خراب خواهد شد
 و در حقیقت املاک و در بعات بیان پایداری
 بیان عقل بیان انشام آدمی بیان مدد و حال غیب

۲۱۹
 نموده است و در این کتاب

۲۲۱
و در قیامت نامه

یادگار سید سید
 و در کتب علمای شیعه
 غیر تاریخ
 ۳۸
 ۷۲۶



بسم الله الرحمن الرحيم

چهارچند و شاهی سپید سپاس و ستایش عرضم و در برابر آنکه بقدرت
 بیخطا عالم تدبیر را آفرید و بر تقدیر خود پیاخت و منت مرصافی که
 بصفت بی نظیر انوار خلایق بصفت مختلفه پدید آورد و در بیان
 بیدیان فیض و بیان بیخ بر سایر مخلوقات بر کز سیده باج کرمت
 و خلعت عبادت بر سر و بر برگزیده کان خود از زانی و شست
 و آینه دل و دوستان را جلوه کاه جمال با کمال ذات کریم خود
 گردانید و بر تو از قدم را بر صفایح و جوه ایشان بود پیاخت
 و انکه ای کرده ملک شریف تر کیب لیشتر ز انشای لایسته اند اجسام صوره
 در حرف که از خانه حکمت زده هر لفظی فصاحت عنوان قدر

و...

دور و در جنبات بر بهترین مخلوقات اشرف انبیاء و رسول
 مخلوق اعظم شریف ترین اولاد آدم هر دو کائنات خلایق موجود
 پنج مرتبه در رسول رب العالمین و صاحب شریعت آخرین پدید
 برگزیده ملک جبار قافله پیالار اتم و مقتدر ای عربت مجسم ماه ربانیت
 و آفتاب بلاغت شهنشاه عاقبت محمد و تاج دار و تاجدار
 رسول مقرب بارگاه کبریا و نفع ر و زجر حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم **نظم** خاتم نبی که خدایم آمد مقصود بود
 پر و عالم آمد زوافت شرف نامه نامی وجود ای شرف نامه
 ز خاتم آمد چنین گوید فقری بصفت و حقیر خانی الله است عالت
 نیازمند حضرت سپاسی و مبد و دار از کرم ربانی کریم
 خلعت خانه مذلت و خواری نظام ابن خواجه یعقوب لیسای
 غفر الله له و له و له و حسن البیها و الی یوم این شکست و دل
 دار الطلافت اگر آباد شد که دار الملک بند و بستان و...

دایره دین و قسطنطنیه اسلام است در زمان سلطنت سلطنت
 عظیم و شهنشاه معظم مالک آفاق و حاکم علی الاطلاق افرارنده
 اعلام دین و دولت فروزنده خیر ملک ملت نایب مصلحت
 سیاحت و را کب میدان شجاعت با سبط عدل و جهان
 و مایه کفر و طغیان مروج و موبد شریعت محمدی محمد و معاون
 احمدی پادشاه کشور گشای صاحبقران و عالی رای پادشاه نشان
 خلیفه زمان شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان
 پادشاه خاوری خلد الله تعالی ملکه و سلوک **نظم** شهنشاهی که همی رسید
 بانه شست ز روی مرتبه بر فرق فرقدان آورد و جهان شاه جوله
 بخت جهان دار و سلاطین کا مکار و بر سپهر ظل الهی و کوه
 معدن شاهنشاهی و شهر بار بر شکوه که ناکست سلطنت بکرخت
 و فرطت شایان جهان زینت و نیت گرفت آفتابی بدین سپاس
 دست و شرف از اوج معدلت و حرمت طلوع نکرده تابنده شاهی

و...

باد و مردمانی خیر و ان زمان اگر ایشان یافته گوئی بدین بزرگی
 و در شندگی از برج فروماندنی متافته پادشاه عاقل و عادل و جانبدار
 خدا شناس و رعیت پرور و جهان کس علی رای جهان که در
 اراده قدسی نهاد پیش من بلند پروازش و انایان زمان در
 مانده و در فیهلان پنهان دل او برش عاقلان و وقت فرو
 مانده و از آثار جهان و کرمش اهل جهان پیرو از انطاف
 بی باانش خلق خدا و بر و روح سپیده و تعالی از اوصاف
 اولیا و خلاق اصفا و زوات معظم و مکرم ابن پادشاه عالم ناه و
 ولایت نهاده و در بحر میمون و زمان همایون او فرانش ایش
 بیابان من و امان کشته و بلا اب غایتش ابواب رفت و
 گشوده و از وجودش دین محمدی را رواجی و از ظهورش ملت
 احمدی را مخرجی **نظم** که شسته ز حد و جهان جهان او که گفته هر اسیر
 جهان نام او باران غایتش بر هر که بار و از خاک خواری و...

از کشت بلی و در روی مبارکش نایاب دیدم و در بیان صفات عالی
نواب تجت و دیده ارباب و نادان و آن یکه از آفت و بختی طاق همیشه نشسته
خدا پرستی و بکوشه نشینان و بدر و نشان حجت و دوستی نام دارد
و در مجلس عالی و عیش و مناسبت همیشه حاضر بوده و سفر و دل از حرف و دنیا جو
کرده بزرگ **قال الله تعالی** چنان مشغول اند که مگر قرآن عالم بالا و چنان
وادی و الا تخمین مشغول داشته باشند و این خاکسار چون در پیش
آن جمع انصاف و ابرار و بزرگواران و انحرافات چنان که بیان کردیم که
این نادان را در عذر بر سر افتاد که کلمه چند و در موعظه بجز بگوید و معارف
و تقایق بلبسته و تقایق و مطابق از زبان مخرج صفا می
زمان استماع امتاده بود و ایراد نمود و اقوال علما وین و در مقامات
عقلای نامدار که مضمون موعظه و مشتمل انصاف بود و در حکایت محمد و اخبار
عزیزه و کلمه چند و در تداق سیر و معنی الله علیه و آله و سلم و بیان از اد
مطهرات و اولاد و کرامت که بر تریب و خلافت نسبت اند و اشارت

بروز

بروز و از ده امام که آمده اند که نشسته و **جهاد** معلوم پاک و از وجود حضرت
امام که خود مهدی و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و خروج و جهان ظهور
و نزول حضرت عیسی علیه الصلوٰه و السلام و جهان عیسی و در بخت و غیره از
عبادت که لازم عباد بود و از کتب معتدله و توفیق الله تعالی کرده
تحفه الموعظه نام کرد چون این مبدء شمرنده و در خود و زمانه را که عجب
در حیات غفران و سبب نجات از تقصیرات عیال بنده است **نظم**
بیکدشت عمر و توشه بر بند **نظم** و هر چه که عفت و عفت که بر باد رفت
جاسل عرای وین و در **نظم** و هر چه که عفت و عفت که بر باد رفت
مانده و هر چه که عفت و عفت که بر باد رفت و هر چه که عفت و عفت که بر باد رفت
تحققان بالانصاف چنان است که چون از مطالعه این کلمه چنان شوقی
رود و بدیدای خیر آمد و این عاقل که راه رو سپاه نمایند که از وین و
دعای خیر اخیره مبد است که بجز غفران و در پیش آید و این آلوده حریف
گرد و پاکیزه التماس از انشمار کای پسند و زرف کران پای بلند و در غیره

تحفه الموعظه

درست تاوند

دقی النظر و غور محال بجز در آن است چون این کلمات نامر بوط نظرها
از ایشان بگذرد که خطایی رفته باشد بر تقصیر این به چنگد هم نشکرند و خط
اشرف بر اصلاح آن کارند **قال الله تعالی** و این رساله است
بر مقدار و شش باب عامه و مفهومی و در موعظه **قال الله تعالی** و در موعظه
ای در ویش نخانه نقل را بر از می و حدت کرده و صریح خروج را بر ویش
ناکند بسته مقصود از عنایات ملک معبود ازین و در پیوند عالم عینی
بسلامت بری و این همه که بر جو ادبسی فرستی فرستی بر حروف و لغت کار
کردی چه حاصل شد و درین آیه که عین نایک **قال الله تعالی** و در موعظه
زیر و می بین من الهی فان یثبته لای اذی و پیسته غفلت از کوشش ویش
بردار و پیسته دل را از خار و شاخاک کسالت بشری پاک ساز و محرم
حجت از دی در روی بر بزر و دیده و در پیشی را بکشی و نظر و کار
عقبی کن و قدم هست و در بادی و حجت نموده و در طلب مولی که مقصود
و مطلب خلاصت بکوشش و پای جدد و این مبرمجیده و در بکوشش غفلت ناک

کلمه الموعظه

آن در شا بهر آن که نوی ابد که مراد طالبان و مقصود عاشقان است
تا خود را بدین تر بلا لب زری و کو هر جان و طبعش بنامی میسر نکرد و آری
اگر هم بشر طبع است که سعادت ابدی که بر بانی دولت بر سر است راه نمون
شده بخدمت صاحب ولتی برساند که شاه بازان عالی حجت و در کار
بروز نموده ترا از مرتبه بعد و نقصان بمقام قرب کمال از و در که اسفل
بدرجه اعلی رسانیده پروا از پیش روی تو بردارد تا آینه تو مجازی
ذات است که از تعلقات بشری و ارسیده بخار معنوی کردی بعد از آن
مکمل مرفیع بد ر لای بر سر است نشد که قوت آنرا هر آن وین و لغت و اند
ای عزیز من بد اندک تا تعلقات و در نشو و کوزه وجود تو شایسته آن نمیکرد
او را در خمدان غم غرق و در اند **نظم** بهر صدف که فرو خود و قطره باران
و درون بسینه او کشت جای در اند **نظم** صدف نماید باران بحر حیدرین ساق
هنوز نیست مگر که می شود بانه **ای برادر عزیز من** نمی کنی که پیش این مبدء
خدا پرست که در لب طرب و لبکس عشق پوشیده و از نخ و زنجیر و حدت

همی جهت نوشتنیده اند متاخران نصایح پرورش افرا و بسیار مشکلی گشت
فرموده بنام راه فرمان برداری حضرت آله و پروردی شریف حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم راه نمونی کرده رفته اند وای پران بی سعادمان
کوته اندیش و کمران بدکیش که از بخت و از کون و طعن زبون
کوش حقیقت و لطیف نبوتش دیده و درین عقل صلاح اندیش
نشدیده باشند مقدمه دینی و موعظه یعنی راه پستان آسانه نگاشته
بدف ناک طعن و آذکار پخته رسته بهوشندی کسبیده باشند یقین که
در حضرت معامله آن کار با شناسان کومه بین و در پیش پستیزه بیام
به بریت نجاه کرد و بعد از ایلیم و بلا علی عظیم مستلا کرد **ای درویش**
خفت تو درین برای نانی می حسبانند که شیطان سلطان عقل را غنا
کرشده که راه پیرای **کوته اندیش** تر نظر را بکلیش تر کرده حسی
چراست داری که در عالم بقی بکارت **ای درویش** حضرت خود را چه عیب
عبدانی رحمت الله علیه فرزند ان معنوی خود را در نصایح فرموده که

سید

فرموده باید که لطیف بر مردم باشد تا نظر او برانگیزد نشود و در دنیا و آخرت
مناجیک نکند و در حق بر برای عظیم و عذاب لایم که فرموده اند **نظم** مشهور
حدیث جز آیت **ای درویش** اگر استوده کی ترا بهرست **ای درویش** بیامنه لامنه
خود را بهر ایستایع کلام ربانی و حدیث نبوی و نصایح بزرگان و بزرگان
نسب داری که آوازه طاعت و کمال عبادت تو بسیار و جمیع ملکوت
رسیده تا پسند جهان وادی والا و حمد و سپاس عالم بالا لطف مغفرت و
و منزلت رحمت بخت تو از درگاه حضرت واجب عطا یا و خاف الخ طایا
استدعا نماید چنانچه که رای تو برادر برادر و فرورت را باید که این درخت
وجود خود را از مشکوفهای طاعت و کلامهای عبادت بزرگوار با خرم و کلا
داری زیرا که هر درخت که بار بردارد و لایق آره و تبر باشد و اگر ناکاه
بجوم هجوم گناه بگوشه طهارت راه باید و لطافت از چهره کلمات بزرگوار
باید که خودی و در چهره بزرگوار آله است و از دل پرورد برای تو بدو
کنی شاید که رب العزت بکرم علی لطف قدیم خود و عفو غایبای تن و در حاجت طلب

تاکی و جستجوی بیرونش کرد و شراب کتاب بود و نفس خود را بهر او برید
مشق این کتاب این شراب این شراب خاک رنگین است نه پیشانی ای پیر **نظم**
و از این کلو بر با جهان خاک خوردی کاشی خلق **ای درویش**
چشم از هر دو عالم پیش و در کشتن نفس کافر بکوشش بعد از این شراب
و حدیث نبوتش تا کی مقصد بچوکان بهمت برده بکشد و او بر پی این است
ای درویش از کوه کید شیطان ملعون فرود آید و با یای سپاس ناز
از رفته رفته ان پرورد **نظم** جان بابا کو بدست بهرست **ای درویش**
بدت و دیو لعین **ای درویش** بهرست با یای و کرده **ای درویش** را این پسند رض مات کرده
ای درویش هر چند آن پر عاصمی نادان یعنی شیطان در قیود و طلاق
میان ننگد و خواهد که و بسوزد کوه ترا و روضات انداز و باید که تو کینه
لاژ آن گفته در بنیاد اند خود را داری نادر کف و جهالت از روی تا
و اگر چنین نکردی او تو و رفیق زندانی **ای درویش** که خاری کوه غفست
وای و رمانده خاک مذلت بهر غافل از و با و تا کی بسیار می باغیا که این

مناجیک

خاسته پستان تو بجز بهرست ندارد و بار **نظم** که راه بر کمل و عقبه مشکلی در پیش
و بهر کس برین راه باید رفت و هر کس که رفت باز نکشت **ای درویش**
بکوش باشد که حضرت حق سبحانه و تعالی بگرداند منم حاجت بدست بکوش
توفیق معطر و دیده دل را بکلمات با لطف خود **نظم** **ای درویش** که عطلان خود
بهشت و کار و ایمان عاقبت اندیش و جوانان با سپاس و پران نعمت
و دیوانه کان با حضور و خمیازه نان با ضرورت که درین صبر است با و جهان خرم
چند بار قامت ناکرده بجا نیت و منته رضوان پر بند و از ایشان با و کار
بجاییم و بهر خبر غافل **نظم** عطلان فرستند زین انجهاد نماند **نظم** غفلان
بود و پامانی که از دیوانه اند **نظم** **ای درویش** چشید تباری اوقات شریف را و در
و دنیا ضایع ساری **نظم** ای آنکه جوانی چیده بکشد خود و غمهای دل بهر دست پاکت
بوشد اگر چون قطره باران زمین با کرم کرده که خاکست خورده **ای درویش** این چاره
چاره بزرگ همچون چشش برار و نرسیده ازین جهالت پستان و دنیا بزرگ
ای و آخرت خواهد بود و باید که بهرست از آن که شوی بدست حضرت عزرائیل

جهان بر دل سپردن ای عزیز چون ملا را **لا اله الا الله** بگوید و هم با هر
 چه رسول الله بگوید که امیر المؤمنین و امام المومنین حضرت صدیق اکبر رضی
 الله عنه هر وقت که **لا اله الا الله** میگوید الله بپوشیده هر رسول الله میگوید
 ای درویش بد آنکه خوف زبانی آن است که در برابر دل نفس بین
 النفس از باطن تکیه خاکی نباشی چنانچه حضرت خواجہ علی طائی عجله و
 رحمت الله علیه فرموده اند که هوشی درم بینی در برابر درویش
 نفس بین نفس بین خبر او را باید بود که غفلت با آن راه نباید و خوف
 قلبی آنست که در وقت گفتن ذکر دل خود حاضر داری و این وقتی
 میسر میشود و در از تعلقات فارغ سازی که خداوند اول از او چنان
 با پیوسته است **مقول است** از مرشد و سنی حضرت خواجہ علی راضی
 است آن فرموده اند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زبان در
 افشان و زبان معجز بیان میفرموده اند و هر کس که میگوید **لا اله الا الله**
 بر دل می آید از دین او در غایت پیروی و مر آن صفت رهت بالماهی پیدا

سجده

مکمل بذریعۀ توفیق و آن صفت طیران کرده بر کسبمان اول میرود
 در زبانه دویم بر زبانش می رسد و او را میگوید همچون زنبور علی
 زمان می آید و روی را که پاکیزه باشد آن صفت و زمانه و را بد که بود
 و او را به طاعت با باغ فراغت با چون پاکیزه شود که گویند ترا آخر زنده ام
 و حق سبحان و تعالی میگوید که ای صفت پاکیزه باشد که گویند ترا با بر زمین و
 صفت در ششکان را حکم شود که گواه بشود که تقصیرات گویند این صفت
 را غفور کردم و زبانت او را با ب غفران خود کرد اندم و حق جل و علی
 مر آن صفت را بهضا و زبان که است فرماید تا آخر زبانش خواهد گویند
 خود را تا روز قیامت چون روز قیامت شود **آیت خدا** آن صفت
 بیاید و پست گویند را بگوید و بهشت عزیز بهشت زری بهشت و را در
 و بفرموده ای رسا نه آورده اند که **لا اله الا الله** که **لا اله الا الله** را
 بگوید می آید و حضرت حق سبحان و تعالی چهار هزار گناه کبیره او را نا
 باید که مقدار و دال در کشت بخند سبحان کثیر چنانچه از کتاب معتبر

نقل افتاده **ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز**
 علی مد سبیل بر کثیر و قدرة العالی لبنا لفتة فی لی الا الله من غیر الله و قد بیا
 فی الجذب من قال لا اله الا الله و قد غفر الله له الف ذنب من الکبائر
 راوی این حدیث حضرت عبداللہ بن عمر رضی الله عنہ و در خلاصه
 المتعین آورده اند و گفته اند ای ایمان رضی الله عنه گفت که شنیدم از
 پیرو صلی الله علیه و آله و سلم بزرگان مبارک فرمود که هر وی از قوم حضرت
 عیسی علیه السلام فوت شده چون روز قیامت شود حضرت
 حق سبحان و تعالی فرماید که ای ملائکه نظر کنید و را محال آن جنده که
 پنج نیکوی کرده که سبب مغفرت او شود و ششگان رفته اعمال
 آن جنده را بپوشید و بعرض پروردگار عالم بپایند که یا عالم البهر
 و الخلیفات پنج علی این جنده و این نشده که سبب نجات و باعث
 درجات او باشد و هر که نقش بکین او بود که بشود آن **لا اله الا الله**
 خطاب مستطاب رب لا رب اب و در رسید که او خواجه عیسی فی الجنة

سجده

عالی قد حضرت عیسی را در بدلی نرسد تا جنده مراد و بهشت که آخر زبیم او
 ای درویش کسی که نقش بکین او باشد آن **لا اله الا الله** بپوشید موجب و قول
 نبات به سبب رفت و درجات میشود و پس جنده فوس منوعه که در وقت
 عروج و این کیمیه بطریق شریف از نقش دل و جان و مهر و روح روان شود و در
 باشد اگر شرف دولت وصال و سعادت مشابه جمال حضرت ملا علی
 و از کرم الهی و عنایات عاشقانه ای او عجیب و غریب نخواهد بود **چون**
 در شب معراج خواجہ عبدالصمد و السلام و بهشت و را سخن دید
 از توفیق اجر پسند و استیقامت و استقامت و رضوان خازن بهشت بخت
 نشسته و بسیاری از ملائکه پیش او در خدمت ایستاده اند چون
 بهترین مخلوقات را دیده و بظلمت بر جبهت و خواجہ عبدالصمد و السلام
 فرمودند که ای رضوان مرا از منازل ایشان من خبر ده رضوان گفت
 یا رسول الله جالم فدایت حضرت حق جل و علی نام بهشت را بهشت است که
 او بهشت است و توفیق و یک بهشت یکی است انجسای فاعدم

زن بود و منقبت از سبطان با او حضرت خواهر ابرار را چنانچه
 میفرمودند که شیخ باید که مرید را بر آنکه خورشید و شمع که چنین باشد
 او را در شبی بر او میفرمودند و آن است که شیخ چنان باشد که در آن
 مرید غرض تواند کرد و اخلاق و عبادت او را تواند فرمود و میفرمودند
 که او را عبادت و اخلاق جمیده بجای آن که او را که در مرید را بدید و در هر
 دو ای می تواند رسد و شیخ و منقبتی رحمت الله علیه میفرموده بود که
 دل مرید آن را از غیر خدای میگویم و ظاهر خدایت احدیت میگویم
و در بعضی چنانکه که صاحب این حال نیات مرشدی را می نماید
 اما بعضی از سبطان ای سبطان عسکری در آن حال چنانکه یک است
 میفرمودند که او را که ایش را از حبسینان به چهرت چنانچه شیخ فرمود
 گفتی و صاحب این چهرت شیخ عطا فرمود و در هر دو حدیث فرموده بود
 خود را و او را که ایش را از حبسینان میفرمود و صاحب این باشد
 زیرا که ایش را از حضرت رسالت نبای علی الله علیه و آله و آیه و غیره

و

غایت و خلوت کمال در محبت خود تربیت کرده و در پیش منید شد
 بی و سبطان غیر چنانچه سید بنی حضرت سبطان او و پس حرفی میفرمود
 الله علیه و آله و فرمودند و او را که ایش را از حبسینان میفرمود و صاحب این باشد
و در بعضی چنانکه که صاحب این حال نیات مرشدی را می نماید
 اما بعضی از سبطان ای سبطان عسکری در آن حال چنانکه یک است
 میفرمودند که او را که ایش را از حبسینان به چهرت چنانچه شیخ فرمود
 گفتی و صاحب این چهرت شیخ عطا فرمود و در هر دو حدیث فرموده بود
 خود را و او را که ایش را از حبسینان میفرمود و صاحب این باشد
 زیرا که ایش را از حضرت رسالت نبای علی الله علیه و آله و آیه و غیره

فی الحال آنها را از خود و در آن داشت بعد از آن راه یافت
و در بعضی چنانکه که صاحب این حال نیات مرشدی را می نماید
 اما بعضی از سبطان ای سبطان عسکری در آن حال چنانکه یک است
 میفرمودند که او را که ایش را از حبسینان به چهرت چنانچه شیخ فرمود
 گفتی و صاحب این چهرت شیخ عطا فرمود و در هر دو حدیث فرموده بود
 خود را و او را که ایش را از حبسینان میفرمود و صاحب این باشد
 زیرا که ایش را از حضرت رسالت نبای علی الله علیه و آله و آیه و غیره

و

و در آن بعد و او را که ایش را از حبسینان به چهرت چنانچه شیخ فرمود
 گفتی و صاحب این چهرت شیخ عطا فرمود و در هر دو حدیث فرموده بود
 خود را و او را که ایش را از حبسینان میفرمود و صاحب این باشد
 زیرا که ایش را از حضرت رسالت نبای علی الله علیه و آله و آیه و غیره

رسیده و گزیده و مبرزه و آهسته به درخت و با یکدیگر گفتیم بعضی سبک
این جوان از سبک ای خال و از سبک ای حق خواند و در حق جان
دانی و از آن چنین بجا می شکوه و داشت پس با سبک ای خالی می گفتم تا
این جوان از خواب بیدار شود و در وقت او کرده و از آن پس
و عازم و راهی شوم **باید** از خفا می که جوان از خواب بیدار شد
از ترس و یک او می گفتم به سبک ای حق خواند و در حق جان
انجا افتاده و می کرده و تمام اعصابی خود را از او و از آن پس
و از آن پس می گفتم و باطل کرد را می گفتم که با آن ای این بر کرم و لطف که
با این فاسق عاصی کردی و از آنرا چنین می گفتم که در حق جان
بگوشت را رسیده که اگر سالان و دیار بسیار را مانده و از آن پس
و گناه که ران و بد که ران را که در آنکه و داشت **باید** از خفا می
در جنب و در پای رحمت و بجز مغفرت آنی چه جز رحمت **باید** از خفا می
در رحمت پس است و در جنب و در پای رحمت **باید** از خفا می

برج

آن جوان از خواب بیدار شد و می گفتم که جوان از خواب بیدار شد
در ده است جوان می گفتم که از آنرا شده آن می گفتم که در حق جان
قلب بدین و فاضل حمید الدین پیش او آمده و بقیه او را با جوان بیای
نمودند و آن جوان همان سبک ای حق خواند و در حق جان
گشاده و عبادت بسیار کرد و از آنرا و از آن پس **باید** از خفا می
جوان بخاطر و بیای و بیای بر نه بجای او و بقیه است که چون وقت
و را بدین لطف و از آن پس کرد و در آنرا و از آن پس
بسیار و بسیار و از آنرا که در آنرا و از آن پس
صاحب بسیار و از آنرا که در آنرا و از آن پس
باید از خفا می و در آنرا و از آن پس
نرسید و از آنرا که در آنرا و از آن پس
صحن و در آنرا که در آنرا و از آن پس
و گناه که ران و بد که ران را که در آنکه و داشت **باید** از خفا می

باید از خفا می و در آنرا و از آن پس
ملک و در آنرا که در آنرا و از آن پس
بر سبک ای حق خواند و در حق جان
یک ذره که در آنرا و از آن پس
چه جای ترا رحمت و در آنرا و از آن پس
کرد و از آنرا و از آن پس
و دیگر هیچ در آنرا و از آن پس
بی عفت است لطف او و از آنرا و از آن پس
نمود و در آنرا و از آن پس
نبول کند و دیگر بر کرد و از آنرا و از آن پس
بر اندر و دیگر بر کرد و از آنرا و از آن پس
در بین راه پیغمبر است که عاقبت معلوم نیست که چه شود و اگر پس
عاقبت کار خود و میراث است حضرت آدم صلوات الله علیه را عاقبت

باید

باید از خفا می و در آنرا و از آن پس
ملک و در آنرا که در آنرا و از آن پس
بر سبک ای حق خواند و در حق جان
یک ذره که در آنرا و از آن پس
چه جای ترا رحمت و در آنرا و از آن پس
کرد و از آنرا و از آن پس
و دیگر هیچ در آنرا و از آن پس
بی عفت است لطف او و از آنرا و از آن پس
نمود و در آنرا و از آن پس
نبول کند و دیگر بر کرد و از آنرا و از آن پس
بر اندر و دیگر بر کرد و از آنرا و از آن پس
در بین راه پیغمبر است که عاقبت معلوم نیست که چه شود و اگر پس
عاقبت کار خود و میراث است حضرت آدم صلوات الله علیه را عاقبت

و همچنین از برای و آن ترخیص از میان بوجرت کرده ام تا چون کن
ناگفته باشد از آن قیدی **نفس** ای پسر آدم انداخته باش که
عادت نکند به طاعت و از روی بقی نکند تعلیل و حق بجانب
مواظق عبادان بود و عمل ایشان مطهر باشد و آن که عادت نماید
بکشتن و اگر عذر می از ایشان بآید از عذر نکند پس که عذر
انها بر همین متوال باشد و برای که عذر نکند که عذر نکند عذر
بکشد **نفس** ای پسر آدم هر که ترا دوست میدارد از برای خود
میدارد و بگوید که عذر من که من ترا دوست میدارد و دوست میدارد
از عذر که خود را از من میانه است بکن و در عذر خود می **نفس**
ای پسر آدم در گردان خود و بجز تو نیستند **نفس** ای پسر آدم و هر که دوست
دور دیگری محبوب مردم و در عذر او چشم از محبوب خود برداشته
و چشم بر محبوب غایب انداخته این نه انداخته است **نفس**
ای پسر آدم نه هر که بگوید لا اله الا الله که بگوید نیست و دیگر اگر بگوید

و

بشیر علی دیگر بگوید که **نفس** ای پسر آدم عذر خود را بکن و عذر خود را بکن
بیا و من و نفس خود را از عذر تها داشته و از برای من و عذر با
جای دهد و در عذر و تها و تها را در عذر کند از برای رضای
نفس ای پسر آدم چون در دل خود تها و بی با و در عذر
بجاری مشا به کنی و با و در اموال خود نقصان بینی و با و در عذر خود
تکی بینی چنان که چند از مشاقت کلام بالا یعنی سپ که از خود ای شده
نفس ای پسر آدم اگر تو نیست را دوست میداری پس تو
لی با خود دوست من است که عذر من که در ارم ترا و خود دوست
تو هست که نیست عذر و اگر عذر میداری و در عذر ای تو که عذر
رو دوست را پس تو ترک کن کرده و مرا که معصیت است تا من نکند
ترا ترک کرده و که در عذر است **نفس** ای پسر آدم از سبها است
غایب و از غایب کسی که سبکی نیست کن و با و در عذر را بیا و دست
دور تا من و عمل خودی **نفس** ای پسر آدم اگر از برای نیست

که و بگوید کنی بکدرای عبادت خود آفریده ام یا بد که نیست عبادت
و بگوید من مشغول بشی و دوست که عذر من کنی که دعای مطهر
را اجابت مسکن اگر چه که فرست و در میان **نفس**
ای پسر آدم هیچ روزی نیست که از برای تو روزی عذر و تو
و در برابر فرست کن تو عمل ناپسند عذر بکند که من بیا و در عذر
من بخوری و عیان من می و روزی با و در عذر و دعای کنی اجابت
مسکن و آنچه بطنی با عذر میدهم و در عالم عقیقی بشی برا و در
غلمان و لغت و اوان بهر تو عذر کرده اند و تو از عذر می و عذر
با و در عذر و این نه انداخته است که با من بشی بری **نفس**
ای پسر آدم بقرع جوی من و بکند از میان تو و عمل خود را من چنان
از بهارت بساید و رضای من غری بکشد غنی عمار و در عذر را
ترک کن تا ملائکه من معاصی تو بقرع جویند و غلبت را بکند از عذر
من بومشفاق باشند و مرا بعد از نماز بگوید نماز با و در عذر

و

القدر من و تو بگوید که در طلب دنیا بکشد و از برای عبادت
و نیست ای آدم و اگر نماز است کند و بگوید و در عذر و در عذر
از برای عمل عبادان و اگر ترک کرد عذر من عذر عذر کرده اند و اگر ترک
در عذر کند از عذر عذر کرده **نفس** ای پسر آدم هر چه در عذر
از عذر جان با بگوید تا من بکند از عذر ای پسر آدم **نفس** ای پسر آدم
پسر آدم مرا با و در عذر عذر بگوید عذر و از عذر بگوید
با من ترا و بگوید عذر و عذر که عذر من عذر کرده **نفس**
ای پسر آدم هر که از من رضی شود بگوید از عذر من عذر ای عذر
از برای تعلیل از عمل **نفس** ای پسر آدم از عذر عذر کرده ای
و دعای خود را بقرع جوی من از اجابت من **نفس** ای پسر آدم
اگر ترک کرد عمل عذر بگوید از عذر عذر بگوید عذر و از عذر
و در عذر عذر بگوید و در عذر آن عذر را بقرع جوی عذر
ایان را از عذر عذر **نفس** ای پسر آدم ترا و عذر ای عذر

و نه که من مشغول به نفس درین و دوست با من ترا بر او زیاده
نیت **سید** ای سید آدم روزی که درین حال مشغول بودی و ناگاه
چون مایل میشوم و بر منده عسل خود در بعضی اهراف کرده باشی
و در حین من تو عید من می بینی که به سواد و طلب ترا ایان بفصل
خود ملاکرم پس چگونه ترا باز دارم از بهشت با و جو این
سواد و طلب **سید** ای سید آدم تو نمونده با کسی
من که از تو ببرد و ملا و بد با آن کسی که ترا خودم کرده اند و نمونده
من بزرگ کسی که در حق تو ظلم کرده و بگوید که با کسی که با تو می
گردد و نصیب کن آن کسی که با تو ضیاعت کرده تا از جمله سادات
باشی در و منی نیست و تو اب و غیر مانی **سید** ای سید آدم
بدان که دنیا دارا است نیست و نه خود را از در پیش داری
و هیچ اهل از و نبال و عقیده های سنگین و در پیش پس چنان اهل
من از عقیده ایست استانی بگذری ای **سید** آدم

سید

هر خاموشی در روزان نهاده اند و زبان معذرت بسته شده
را به پیشگاه جلالیت عذر تقصیر است بخوانید و از وقایع احوال
تا بشایسته خود که **سید** ای **سید** بدان که اگر عیبت می توانی بخت
به دل صلی الله علیه و آله و سلم که سید آدم که ای ناله و گشتی خود
و طاعت کنده اگر از تو جرم و معاصی داری باید که از روی ای نفس
بگذری و ترسانان و از آن پستی که جنبه بسیار عیبت و عیبت
عاقبت عیبت مخلوق غایت ضایع و در حدیث الفی آورده اند که هیچ
بگوید که کسی از کبار مشایخ بغداد و سیر مکر و دشمنی برو عاقبت
به رهبری رفت خود را بر لب محلی آب و در و غری آب سید
و در صواب جمال قیوم بر آب سپرد و او رو پیش شمع و پشت و پیش
را نظر چون بروی افتاد و من و برقی نظر رفت و بهوش شد و شکلی
را از پیش کرده بر و رهبری آن و خود را از در مشیت و هم
حیرت بزرگی حیرت نهاده و متفکر بود که شبانه که بهر و عزاز

با هزاره و شصت و سه در راهی خود مسکنت و به کشت ای سید
حال به پیش شمع گفت ای خواهر من از این راهی تو ای و از خود و لیکه
بجز این عالمی از خود از من برده اند و کثرت و در خود خود را
و خود و خواهر گفت با شمع خاطر مبارک می داند که آنکه در و فرود
بهت و غریب است و در غایت صحرای نا احوال و در خود خودم پیش
در خانه و راه و خواهر و خواهر را با او عقد است و شمع را که با خواهر
و در خانه و از من پیش بر دل کرده و جای از رطبت و ایام شایسته
و در می و شمع و شمع معاد است و در خود خود که اول و در کشت
بگذارد و در **سید** ای سید آدم و در خود خود که در راه و در
با شمع یک نظر که بغیر ما که شمع می خدمت تو را بیاورد و ای سید
اگر نظر و بر روی خلعت عیبت را بر با و خواهری و او شمع خود را
و بهوش احوال چون بهوش آمد خلعت خود را بر روی کرد و در
را طبع و شنیده و بخواند عذر کشت و در خواهر اطلاق داده اند

سید

خاندان در آن زنت ای برادر اگر با خود خوب و طعام لذیذ می توانی
از بهر و در که خود و در می انصاف و بهکت با تو و نه دست که خدا ای
چنین عقد شده که این دو روز و نجات و درین غانی باید که در
سید ای **سید** در عالم باقی و شمع و شمع با شمع می که در پیش آنها را که بگوید
و شمع بگویند کرده اند ایشان که در دنیا و اهل دنیا کرده از خطرات دنیا
و دنیا که شمع و دیگر عشق و حیرت می دیگر بهیج خبر که می ندارد و در
بر در حیرت و شمع بر خود بهتر رو امیدارند چنانچه منقوب است که
در و در سبکی حضرت و شمع بگوید نام سید است که در سید قیام بگوید
و صاحب صف پاک آن مکان شریف و معین آن منزل لطیف بوده اند
و اکثر از ایشان را بهر صورت بوده و خود را و در میان یک
چنان کرده می بود و خود که دنیا کرده و از این دنیا جدا شده و کینه
حرامت اختیار کرده بوده اند و که چنان بود که چون از این
یک نفر افکار و سبک کرده اند از یک نفر با و به رفتن خود را

و اینست و آن این عالم هدایت روی بنیاد است کرده بزاری
و نظرها منکر کرد که ای و سپید و روانه کنای دای که چنانچه
و این عالم الهی و ثقیات بر نور و شمس است که این نمک است که شرف
و زینت است نیستی مرکب و دنیا و این و با که دو بر یک ناک که با حقیقت
عزت که در بر کو که در شهر رفت یکدم خدمت مشغولی شود و الهام شد
ای عذا من رای این دای آفتاب و بحر لغین سلطان و خدا و خدا و راز
شبان و تعب که کرده که چیت وقت و لباس و لباس و لباس و از غشای
گفته بر فقر و هر سپیده با شکی که بسیار از بنده ای فقرت این شد
مأمور نده و نفس که فرار از این عمل غریب مزوره زود و روبرو می
و در حالت عالی و امید به **شاه** دل و جان برگیرنا بامت و بنده ملک
عالم و اینک است و بنده ناگزیده ای بخت از هر دو کوان که بخت آن
حرم که است و بنده **محمد** **شاه** آن بر گزیده حضرت و اولاد و آن بسیار
گشت حال برخاست و کمربست که بنده است و جلی بر که دل بسوی

[illegible]

24

[illegible][illegible]

100

و روان روز که عقل را طلب عقل به چشمان عقل فرست
 و آن حرف که بر زبان کجین علم القرآن است بر لوح دل نوشته است
 ایان بود لا جرم سید عالم صیانت که او را در سپیده اندک و دایمی آن
 روز است شاد و کوه دایم از روز است **که در روز است** با هر کس که بگوید
 و نکند بطن معول خمر و از پیشی و از شرفین شوم بر میان و بی
ششم روزی چشم مبارک حضرت آدم صلوات الله علیه بر پیش
 افتاد و چون لا اله الا الله محمد رسول الله را در میان عرض فرمود و
 بر آن کرد که با منی الحاجت این همه چشمت است که نام او را بگویم
 نام من و نیست که در آن عرض علی و می جواب آنکه که او هم یکی از فرزندان
 فرزندان نیست که روزی از تو فرمائی بگویم را تیر و این است
 و باعث بر آمدن حاجت فرمود و حضرت آدم صلوات الله
 علیه را بر خاطر شرفین گفت که عجب است که فرزند من سبب شفا
 و بر آمدن حاجت پدر و مادر شود و همان باعث حکم بر این عالم

چشم

چشمین و بین جهان شد که برود آنچه در ظاهر آدم گفت فرود بود
 و حضرت جبرئیل علیه السلام آن انوارات را که از حضرت آدم صلوات الله
 بر داشت چشمت و قلنا انما انعمنا علیک ان کنتم من اعترف بیکر
 نقیض اما را را فرمود که درم و برده و در آن نقیض اما را را
 گوید که درم را با بد خور و دشمنان مکر و در پیوست کردن حضرت آدم
 بیکند و درم من فرموده از نیست برود **شده** **الحاجت** **چشم** **چشم** **چشم**
 که در کرد و او را برادر شرفینی تا از او برود که در ظاهر میان
 بر آنی مالا یعنی مشغول کرد و ضایع است و دنیا آنچه خداوند پادشاه
 را که الله علیه فرموده اند که حاجت میان بند و عجب است چنانچه
 چون آن حاضر شود که است که در دل خانه کرده دل را بیست خود بسیار
 و از عطا الله کسب از گرفت مشغول و در میان خود و بعد از آن نقیض
 می افزاید و از شفا بر منور خیمه و شفاغ لغات و بسیار دای
 طریک که از آن نقیض و حرکت و بروج می آید و این جمله معانی است

غفلت است و طاعت را نفی آن کردن و اوجیه فرود نیست پس
 یا بد که هر چه میان را می افزاید بر اشیای و شتاب نماید و دل معانی
 یا شتاب خود بسیار و تو قلمی است بر شتاب که نیست آتی چشمین طریقی
 شده و نیست و شتاب و ترک لذات و شتاب این معنی که معرفت
 قلب است روی بلند دایم بر او و بر آنکه در بین فرای خانه این
 و در روز و نیست و نیست بکند را می **شده** **شده** **شده** **شده** **شده** **شده**
 ابد الابدین است و عیش و شمع می کشد زیرا که راحت و در آن نیست
 شاد و تاجها این آن حضرت علی علیه السلام فرموده اند که هر کس
 و قلم شتاب بر او و شتاب چنانچه و در آن آن آدم و غیره و شتاب
 طلبند و هرگز نمی باشد راحت را و نیست شتاب و اند و ایشان
 در دنیا می طلبند و هر را در کسبکی شتاب و اند و ایشان و دیگر
 و در هر بی غای طلبند و حضرت را در فراموشی شتاب و اند و ایشان
 و دیگر بی طلبند و در وقت را در سپیداری شتاب و اند و ایشان

شتاب

در روی سلاطین می طلبند و اجابت دعا را و فراموشی جهان نهاد
 و اند و ایشان در رفته جرم می طلبند و از آفرین را و فراموشی شتاب
 اند و در کثرت مال می طلبند دایم در پیش و در دنیا جوی پروردگار
 و در پس او چشمت و خلاف حکم الهی مکن و بر احوال غرضی و ترک دنیا
 بنده مقرب از یکسان فرمائی و در دنیا و آخرت شتاب و لا یفوت
 الفت و ابقه بابای مسلمانان که که ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 اسلام که پیرو ملایکه شد و ملک میشت بافت و یک و فراموشی پرورد
 با بریت از نیست برود **شده** **شده** **شده** **شده** **شده** **شده**
 که از یک با فرمائی حکم مای را از ندان آن پیغمبر جزو که اگر کرد و
 خلعت و بر ما بد کرد **شده** **شده** **شده** **شده** **شده** **شده**
 خرق و شتاب و عجز و زاری می شد و در بر ایشان انجمن می نشست
 بر جای که می شنید و نه **شده** **شده** **شده** **شده** **شده** **شده**
 جهانی خانه ما را که کشید و بود که در و در پیش کشید و بود که در و در

فرشته خانه کعبه را حارث میسر کردند آنحضرت را که کعبه را
صوت را بجهت مبارک خود بر سر کعبه خوانند و چون سخن فرشت
آنحضرت بجهت مبارک کی رسید جبرئیل علیه السلام در غار حرا می ظاهر
شد و شش ماه متواتر با او می آمد و در آن روزی بر عقل نبوت او
گشت آنحضرت مانندت پیدای مردم را در حقیدین اسلام میفرمود
و او آمد و مردم اندک اندک بهین اسلام و رقی آمده اند از آن
بفرمان الهی دعوت دین را آشکار کردند و فرشت در مقام آزاد
شدند و در بنده پیدای هم از نبوت ابوطالب و نجات یافتند
برای پسر و زوجه از وفات ابوطالب در کشت بنو امییه
علیه السلام آن پسر را عام افغان شده و بعد از ابوطالب برادرش
عباس علیه السلام را که در مدینه بود و از آن فرشتی از بنام صلی الله علیه
و آله و سلم فرستاد تا آنست که کفار و مشرکین را در آن روز و آن
بهترین صفات را از آن پسر پدید آمد و آن پسر و صلی الله علیه و آله

سید

از جهت آنرا که آن جماعه منوچه طایفه شده و بعد از یک ماه با یک
در اجابت نمود و فرشتی اتفاق کرد و مذکور آن اشرف انبیاء و رسالت
پیدا شد و منظر بین مدی انرا بیک بود و حقانیت آنها نمود و بنابر این
از مذکور و در روز و بجا نه خود بود و منظر و اولاد وی شد و آن حضرت
می آمد و در سبیل باز و هم از نبوت شش نفر از مدینه و موافق
یک آمده و آنحضرت را ملازمت کرد و پیمان شده بازگشتند و
مردم را در مدینه با اسلام میخواندند و ظهور آن پسر و صلی الله علیه و آله
نبوت و در مدینه فاش شده و اکثر مردم مدینه از روی باور پستی
آن پسر و صلی الله علیه و آله و سلم میسر کردند و در سبیل دو روز و هم
اتفاق افتاد و در سبیل پسر و هم بقا و مرد و پسر از اهل مدینه
در شب و دویم از شریقی در غوغیه آمده با آن حضرت بیعت کرده تا
و قرآن بر او ارشاد شد و بنابر صلی الله علیه و آله و سلم دو روز و نوبت و شب
ایشان تعیین کرد و معصیت بن عمر و راه ایشان بر مدینه فرستاد تا ایشان

را قرآن و شریعت تعلیم کند و اکثر اهل مدینه بیعت او پیمان شدند
و چون کفار قریش در مدینه از آن پسر و صلی الله علیه و آله و سلم
اجتماع کردند آنحضرت مجاهد را بخارین بدین فرستاد و حضرت ابوطالب
مبین علی کرم الله وجهه را فرستاد و خود که است تا امانت مردم رساند
و خود از عقب مهاجران بفرمان الهی بدین رفت و در سبیل
مردم از نبوت و راه ریح الاول بدین آمده و در خطبه قبا مژول
فرمود و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را از کعبه بیرون آمده و در بنده
با آنحضرت سخن شد و مردم مدینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
تقدیر کردند و بدین سبب آنها را لقب یافتند و پیمان کائن
آنحضرت آنحضرت آمده پیمان شدند **سید** که پیمان فارسی
از آن جهت میسر کند که فارسی کوی بود و غلام بنووی بوده که
آمده و پیمان شدند **سید** که روستای که پیمان رومی آمده و
آمده که پیمان شدند و آن پسر و صلی الله علیه و آله و سلم را حج کرد و مردم بنووی

سید

تدبیرت و چون فارسی کوی بود و یکس نریمان در انقضیه خودی
او بوده و آنکه نریمان فارسی و عربی مدینه آنست آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم پدید آمد که پیمان چو سبک و بنووی بیعت منافق خراف
آنست که پیمان نماند امت میکانند و بنووی با نریمان می که منافق
انقضیه صلی الله علیه و آله و سلم حکمین شدند و در میان حاجت حضرت
جبرئیل علیه السلام پدید آمد و گفتند با رسول الله پیمان ترا میسر
و بنووی نماند امت میکانند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت از کاف
سپهر نریمان بنووی گفتند بنووی گفت با نریمان که گفت که پیمان آن
سبک و بنووی نماند امت میکانند و بنووی گفت که پیمان آن
بنووی پسر خود و در تمام انقضیه و رماند و گفت قرآن آمدی که از نبوت
و بنووی که عالم و تو را بت خبر داده بنووی پسر خود اسلام مشرف
ایمان آورد و مدت در سبیل که آن پسر و صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه
آنحضرت و نبوت است بدست بار با کفار را بر حضرت پروردگار عداوت

گفت پیش هر مصلحت و در هر چه که در کعبه لاجب و در حق است
عنه که روزی پروردگار عالم بکثرت موی صلوات الله علیه
شمارد و او که ای موی میخواند که بنویسد یک تر با تمام موی
برایان خود از سر و دست و پا و از سببانی چشم و لب و پنداری
چشم و نور زبان و توجیه و موی صلیب سلام گفت ای پروردگار
عالم بر تو مقدم هست که از روی من بکثرت تو همین است حق
سپید و قضا فرمود پس بر عهد تمام این سبب صلوات فرست
و بر قوم بنی اسرائیل که هر کس را که از روی دیدار جهان کاتب
بر عهد صلوات سلام صلوات فرستد و آنها که عیبت کردی و از سر
از دولت و دیدار ماهر و منتهی عکس بر ایشان در کعبه گشتند
و سقا مبر و بنفشه عت ایشان تمام نموده موی صلوات الله علیه
پس او که روی دارند و جهان را بنام که هر کس است نه از حضرت
رب العزت و رسید که ای موی محمد آن بنده مقرب که اگر

ص

در هر چه که در کعبه لاجب و در حق است
عنه که روزی پروردگار عالم بکثرت موی صلوات الله علیه
شمارد و او که ای موی میخواند که بنویسد یک تر با تمام موی
برایان خود از سر و دست و پا و از سببانی چشم و لب و پنداری
چشم و نور زبان و توجیه و موی صلیب سلام گفت ای پروردگار
عالم بر تو مقدم هست که از روی من بکثرت تو همین است حق
سپید و قضا فرمود پس بر عهد تمام این سبب صلوات فرست
و بر قوم بنی اسرائیل که هر کس را که از روی دیدار جهان کاتب
بر عهد صلوات سلام صلوات فرستد و آنها که عیبت کردی و از سر
از دولت و دیدار ماهر و منتهی عکس بر ایشان در کعبه گشتند
و سقا مبر و بنفشه عت ایشان تمام نموده موی صلوات الله علیه
پس او که روی دارند و جهان را بنام که هر کس است نه از حضرت
رب العزت و رسید که ای موی محمد آن بنده مقرب که اگر

بخت بخواند و رسید به لاجب و بنفشه عت ایشان تمام نموده موی صلوات الله علیه
پس او که روی دارند و جهان را بنام که هر کس است نه از حضرت
رب العزت و رسید که ای موی محمد آن بنده مقرب که اگر

چون روزی در هر چه که در کعبه لاجب و در حق است
عنه که روزی پروردگار عالم بکثرت موی صلوات الله علیه
شمارد و او که ای موی میخواند که بنویسد یک تر با تمام موی
برایان خود از سر و دست و پا و از سببانی چشم و لب و پنداری
چشم و نور زبان و توجیه و موی صلیب سلام گفت ای پروردگار
عالم بر تو مقدم هست که از روی من بکثرت تو همین است حق
سپید و قضا فرمود پس بر عهد تمام این سبب صلوات فرست
و بر قوم بنی اسرائیل که هر کس را که از روی دیدار جهان کاتب
بر عهد صلوات سلام صلوات فرستد و آنها که عیبت کردی و از سر
از دولت و دیدار ماهر و منتهی عکس بر ایشان در کعبه گشتند
و سقا مبر و بنفشه عت ایشان تمام نموده موی صلوات الله علیه
پس او که روی دارند و جهان را بنام که هر کس است نه از حضرت
رب العزت و رسید که ای موی محمد آن بنده مقرب که اگر

ص

تفاوت ایشانست که موسی علیه السلام بپایان رسید و با او
آنچه در صلی الله علیه و سلم و موسی علیه السلام کتاب بود
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیه السلام و او را
نمود و با وی ایمن گرفته بود و حضرت پسر را که نیاست علیه السلام را
میراج برده بودند و آن زمان که در آن جای که گشتی بود و
ولی جزیرا حبیبت شد از شرق آنجا که عرضش چهل و نه مایل بود
گشت متوجه او ملائک گرفته بودند و تاج او را شرف پندار و از پیش
جهان را شرف یافت زوی ازین زمان که نطقی که است که برین آتش
بجز غرور و ناری نشسته اند و شش را خدا با مایه طاف که دست از آن برتر
طاعت بفرمودند و آنرا **جبرائیل** آنکه در صلی الله علیه و سلم را که نیت
شراب شوق و نایب را بر ذوق جهان بود که در آن حال که تخیلات
جمال و جمال غایب میگشت چنان بود که بیکی بیشتریت در ظاهر
امواج اسرار حقیقت مستغرق گردید و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت

شود و پاک شود و زو روی بهاری نه صدای کرده رضی الله عنهما
میفرموده که یعنی با **جبرائیل** بر که آن پسر در صلی الله علیه و سلم
که اشرف انبیا و مخلوق اعظم و مغرب در که است پس از آن بارگاه
ایمان رسالت و بجز معرفت محرم اسرار و اوقات رتبه حضرت
پرو در که زندان را و روت کشف است پس از جلالی و ظهور از
جانی حریف است میداده که از خود پنداشته اند و نزدیک
بوده که پروانه وار که و هر اوقات شمع احیاء بر و بال بیشتر را
پس از آنکه که بر جانها در بر و از اسرار و دریا **جبرائیل** طوفان نو
تجلی ما هرست بلکه خود هم مظهر حق است پس که طاعت آن نور
جوانی گشتن در و دست و **جبرائیل** حق تمام آنکه بر آنکه بود و دیگر بر آن
و بعد از آنکه که در طاعت آن نور بود و **جبرائیل** با جبر او و بر
ای در آنست و در محیط که در است که بر میامری را قوت جوی
مرد است و میامری را صلی الله علیه و سلم را قوت جوی میامری است که

بگذارد و شصت و هفت شود و حضرت پرو در که را عالم چندین بار
صالحی علیه و سلم و او که با کیم بسیار آن صفتها بوده **ای** که
ببارک حضرت صلی الله علیه و سلم هرگز بر زمین نشینا و در هرگز
استلام نشدند **جبرائیل** ششصد و نه و او را آن **جبرائیل** هرگز
از پیش میامری **جبرائیل** و بارگشتان جبهه پیدا بود **جبرائیل** آنکه میانه
بودن اما هر چند قدری که در پیروی ایشان می است و گفت مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپند میفرمودند **جبرائیل** آنکه هر صری را که بر
میشدند او بر نیست نامزدان جوان می بود **جبرائیل** بر آنکه بر
تجلی می نیست **جبرائیل** آنکه هر وقت که بول میکردند و بول ایشان
در زمین ظاهر می شد زمین فرو می بود **جبرائیل** آنکه گوارا و است
ماهی میباید و ملاقات در میباید و آنکه آن بود که هر وقت
او فرو میرفت گوارا و است آن ساکن میست **جبرائیل** هرگز درین دنیا
آدمه **جبرائیل** عالم از وی بر آید **جبرائیل** هرگز درین دنیا

چندین ریشتمند هم عرب هم غیر هم بسیار که عواید انداختند و از آن
در جهان ریشتمند بسیارند و او را آن کان هم بود و بسیار ریشتمند
همین است پس از آنکه عرب از شرقین زیانی او نیست **جبرائیل** بسیار
طایفه را است **جبرائیل** او را در و در طایفه که است **جبرائیل** بسیار
حق را پرو در که را عالم و نیز در هم که را اندید و نیز در هم که است
و فرستاده کان پیروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و او را و او را و او را
قسمت ما آن پسر در صلی الله علیه و سلم و او را و او را و او را و او را
آن را هر بار را که که اندید و او را که بر او را و او را و او را و او را
بر عادت خلق و او را ای اهل را و بسیار و زمان در هم که بر زمان
نمود که که مانند بر او را **جبرائیل** هرگز درین دنیا
عالم این جهان را لب لب بود حضرت هر که نیاست صلی الله علیه و سلم
بعد از او بود و او را که پند چنانچه حضرت قدسی است که هر که
جبرائیل آنکه در آنکه ایس نزدیکی ایشان از آنکه تاب روشن است

جبرائیل

آنکه خاتون قیامت چون ماه شب چهارده میگذرد و یک چو آن آب
عاقبت رو مشق و تپان بود و چنانچه یک میگذشت عاقبت
رضی الله عنه فرموده اند که من در سپیدای نامرکب اندو
شنای روی حضرت فاطمه رضی الله عنه رفته و سپوزن می کند
و اندم میگویند که چون حضرت پیروز کانیات و خلاصه موجودات
صلی الله علیه و سلم در شب معراج منوچه چهره آورده آفتی شده و در
هفت طبقات بهرات گذشتند چنانکه شبان بهرات پس پیوسته
صد بر سر عالم صلی الله علیه و سلم را دیده خاک نقیشت را در جایی
و دیده ای خود که در خطابت یک لای باب و در سپید کای بهشت
عزیز پرست در برین فرشت بهر ترسب و زینتی که در روی خود را
زای و در نظر جیب جویب می و رای **و میگویند که** رضوان بفرست
ملک مثالی و رجوع بهشت برین را این بسته در نظر مبارک که
انبیا صلی الله علیه و سلم را در و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن کات

نیت

بهشت کرده میخواست که بگذرد و که رضوان یک سبب بهشت مبارک
بهترین خدمتات صلی الله علیه و سلم و او حضرت صلی الله علیه و سلم
آن سبب را نوش جان کردند لطفه شد و جهان شب جو حضرت بود
فاطمه زهره اش و این بهر روشنائی روی مبارک آن خاتون قیامت
از اثر آن بود **و میگویند** در ذکر حضرت امیر المؤمنین و امام الحنفین ابابکر
صدیق رضی الله عنه ای **و میگویند** بد آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم در چهار
خلیفه بود **و میگویند** حضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه
و ابوبکر کثرت است و بهر مبارک آن بزرگ و اخص الله بوده و لقب
ایشان صدیق رضی الله و ایشان پس از آنجا اندا بهر است زمین مکه
نامه بین پسین پس از آنجا اندا بهر کتب است نام آن سقاوند
و ائمه عثمان بوده و مادر آن غیر انبیا بعد الانبیا را ائم اطهار نام بوده و
نهمین عا بهر است و در حرم ابی قحی شده و ولادت حضرت صدیق اکبر رضی
الله عنه بعد از او افتد مثل بدو حال چهارده بوده و در شریف ایشان

شست و سه سال چهارده ماه و نه روز و نه شب و نه لحظه که در
و در آن ایام مستقر است که در آن خلعت آن بر سر گذار و سال
به ماه و روز و نه و در جایی که گفته اند **و میگویند** که در آن
بر سه شش و نه روز و نه شب و نه لحظه که در آن ایام مستقر است
بر و نه روز و نه شب و نه لحظه که در آن ایام مستقر است
قد و فرقه **و میگویند** که در آن ایام مستقر است
چنانچه بر سر حدیث نبوی است **و میگویند** که در آن ایام مستقر است
بهت است تا آنکه چنان بود که نیکویش بر کوش که که بهشت شد
نوش جهان خدا کرد و نیکویش بر کوش که که بهشت شد
حال حضرت صدیق اکبر در یک کعبه و در زیر زبان و در میان اجوش
لال است و گفته صفاتش رسیدن محال و در معرفت الله بگری بود
بی باوان و نقدین رسالت نموده باوان چنانچه در حدیث
که در است **و میگویند** که در آن ایام مستقر است

نیت

با و نش بعلین و حق او با شش رنق امین و بود چندان که در حدیث
حدیث است بهر آن چنان بود و در آن کثرت عوام بهمان بود و در شب
سال ماه و در هر حال نانی آنکه او هنر فی الغار بود و ابابکر صدیق
صدیق صدیق را سلام ملک و درین سال بهر که که گفت کرده بشود
ای **و میگویند** که در آن ایام مستقر است
امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه نه ساله بود که در شرف است
و ولادت بهر است حضرت پیروز کانیات و خلاصه موجودات صلی
علیه و سلم مشرف شده اند **و میگویند** که در آن ایام مستقر است
عنه که فرموده اند اگر در آن که شود و آن حضرت امیر المؤمنین ابابکر
صدیق رضی الله عنه را نداده می آید از ایمان اعلی عالم و بر آبی زانو
فی آید از ایمان اعلی **و میگویند** که در آن ایام مستقر است
عنه که در آن ایام مستقر است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که نبیه پاک
جهنم است او بر ابر و دستاره کون است و دیگر باره حضرت فی بی

五

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

21

21

در آن نماز خفته کرد و اذیتها را فراموش کند و بیست و نمان نماز را در آن
عید الرحمن عوف الهامت کرد و اما غزل مبارک آن نصیحه رسول الله
بسپار میرفت بپستی و غشایان بر آن بزرگوار ظاهر گشت بسیار
مان ایضا ترابرواشته بخانه او در دندوان غلام نام پاک ماهوار
خون آلود و رویت را می شد و هر کس که به راه آنرا گشت می پست
چیزی نگفته ضرب می انداخت تا گوشت که دو اژدها کین و مردی
پیشتر ده کین از زخمی پاخت **بعد از آن** مردی از آن بدبخت جنبی
پستید که از عراقی بود عراقی بزرگ دشت و میان طاقی بروی
آن ملعون زده بزمین انداخت و میخواست که او را بجهنم فرستد
آن نابکار بهمان کار که در دشت دشت خلق خود را بریده
بای جنم چوبت در وانی آنکه چو لیزان خیزد بهر جرم زاده
آن عمل ناشایسته شد با القور و خود را از مسجد بیرون انداخت
و بدر رفت حضرت عبدالل بن عمر رضی الله عنهما از عقب آن

[illegible]

بر اهل بدین و رعیش بیست و سه و احب کتب کشف الصبح
 است که هر یک با پس حیات بر شیده و با چار است که شریف حیات
 شود و نویسد **چرا که** از او با چار یا بیست و سه دران **فرجام** و پیری
 اهل من علیها فان **هر شجره که غره** وارد اخر الامر تا که مدت خواب
 رحمت هر یک طراوت و تازه کی و در و پر شود کی از مرده حیات
 و دوران خواب و بخت و از حکم سلطان فضا در پیج احمدی
 اندری نیست **فضا** که پس است پنج اکت و در و جو میخا ابدی را
 بر کار و در و چرخش نه و در و بر گوش یکی بر لب نه و که که که نامش
 لا اله الا الله که حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه بخیم بود
 و میان پر و در و در ایشان و در و پر و در و هر مبارک ایشان **صلی**
 و وفات ایشان روز شنبه غره ماه محرم سیزده نواست و حضرت
 امیر المومنین عمر رضی الله عنه را پنج سیر بود و هر سیر آن زیاده کرد و
 علم و عبادت و در عبد الرحمن زیاده و دران علم و درین

و در قوم آنبرد و رضی الله علیه و سلم در مبدوی حضرت ایدر الدین
یا یکصدیق رضی الله عنه و عنی که در فصل **عشتم** در ذکر حضرت ایدر الدین
میشین عثمان رضی الله عنه **الی** **عشتم** در آنکه خدیجه بیوم حضرت
عثمان رضی الله عنه بوده اند که است ایشان ابو عبد الله و نام ایشان
عثمان و لقب ایشان ذوالنورین بوده زیرا که در و در حضرت
پیرو رکایات صلی الله علیه و سلم در عقبه اند و در این آن بزر
تو ابرو در عقبه بعد از فوت ادام عثتم رضی الله عنه و این
مات عالی است که بر سر هیچ آدمی واقع نشده و که در و در
پنجاب منجسی السیدیه و سلم القیب او شده و پند و این سعادت
مشمول حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بوده بدر ایشان
عثمان بن ابی العاص و والد ایشان از وی است که ازین در
بن حبیب است و مادر از وی پنجاه حضرت پیرو رکایات صلی الله
علیه و سلم بوده و عبد الله بدر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اما

بوده اند و ما در حضرت امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه بقیلیم
بشماره سال بوده و مدت خلافت آن بزرگوار باره سال بوده
ماه بیست و دو روز بوده و بعد از آن حضرت عثمان رضی الله عنه
بر خود خلق معتقد بود و در **روز دوشنبه** بر آنکه دو کرم و دو قمار و یکین آن
در میان آن زمان حضرت امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه در کتب و
بسیار مذکور است و کدام فقیهت برابر آن باشد و انعمون الله
ایشان شد و بسیار مکه دو و هزار حضرت پیرو کتب است و خلاصه
موجود است حضرت رسالت شاه صلی الله علیه و سلم و خدیجه
در اوج آن بیکانه اتفاق بوده و نیز که چند از اوصاف حمیده
و اخلاق پسندیده آن بزرگوار حضرت رب العالمین در بین
سال آورده می بیند و **روز دوشنبه** شهادت بسیار و عباد
های بسیار در زمان خلافت ایشان نفع شد که از آن حامی ها
خارج با این سلام می رسد مثل آن زیان و افرایه و قرآن

چهاره هفت **الحمد** برای آنکه در او چنانچه باریت در سینه از زبانم در می
 خن من و مانان **او** گویند که باطله فلان مان را فرماید که در که صاحب
 در بابید که او ایشان سینه ها و تریسها چند نه ملام سراج نام
 متعشیر بریده کرده در سینه و قاضی امیرالمومنین عثمان را بکنیم
 فرستاد و وفات ایشان را در روز جمعه خبر و چهار ماه و پنج روز
 سال بی خیم از حیرت بود **الله اعلم بالصواب** و ایشان را
 که در سینه انقی و قن کردند و در سینه که گفته اند که امیرالمومنین
 رضی الله عنه ضعیف بود و طویلی بی پس و صاحب جمال بوده اند
 حضرت عثمان رضی الله عنه را و در سینه و چهار روز و شش روز
 نام پس از آن عبدالله و عبدالله بن اشقر و خالد و ابان و عمر و ابوبکر
 مشهور و عبید الله بن عمر و خالد بن اشقر **و** در ذکر امیرالمومنین
 علی رضی الله عنه **ای** در **ایش** بدانکه خلیفه چهارم از خلفا
 راستین حضرت امیرالمومنین علی رضی الله عنه و وفات ایشان

بیست

ابو الحسن و ابو سراج است مبارک ایشان علی و حیدر رضی
 عنهما بود و پدرش ابو طالب عم امیر و رضی الله عنه و سلم و
 مادر ایشان را نام فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است
 و او را ایشان در مکه معظمه بوده و بعد از وفات پسران زینب
 نقل روز جمعه در شهر رجب طریح در خانه که به این شرافت
 ششصد سال ایشان است و در سینه که در خانه که به مکه و مکه
 امیرالمومنین علی رضی الله عنه و در زمان حضرت جعفر است
 بناده علی الله علیه و سلم با نوزده سال بودند که بنور ایمان و نور
 اسلام مشرف شده اند و بعضی گفته اند حضرت امیرالمومنین علی
 پسندیده سال بوده اند که بشرف اسلام مشرف شده اند بعضی
 سال گفته اند و بعضی بیست سال گفته اند اما صحیح آن بیست و نوزده
 سال بوده اند که بعد از آن اسلام مشرف شدند و عمر شریف
 ایشان بقول شصت سه سال و بقول شصت و پنج سال و وفات

تفاوت ایشان چهار سال است ماه بیست روز و نه بوده و در
 جای دیگر گفته اند که بیست و یک سال ماه چهار سال دیگر ایام هم یکی بود
ای بدان که در اوقات و مقامات اقامت ایشان و وفات و در میان
 و در روز و در وقت و در که بنا به سینه است و بیست و یک سال
 و درین سال او را و میشود که فاطمه بنت اسد و خانه
 مکه معظمه حضرت امیرالمومنین علی رضی الله عنه را و وضع جمعی موقوفه
 و از آنجا برده شده و در خانه او در و در سینه است علی رضی الله
 عنه و ابو طالب را خبر کرده ابو طالب و در آنده و در پیش که او را و
 آمده و خبر است که امیرالمومنین علی را و در آنکه که امیرالمومنین علی
 و بیست از چند بر و آن کرده و بیست پدر را گرفت و گفته است که
 در آنکه که و و بیست و یک روزی خبر را خبر شده و وفاتی کرده
 مادر و بیست که بیست و یک روز و بیست مبارک ایشان کرده و خبر
 و به گفته است که در وی مادر را خبر سینه ابو طالب گفت ای

بیست

فاطمه این پس را چند نام مانده که پنج خبر سینه را مانده فاطمه گفت
 نام پدر خود اسد بروی نهاده ام ابو طالب گفت من او را زیدم
 تا کرده و فاطمه و یکبار و در که او را و بیست ایشان پسندیده است
 و یکبار شوال شده و بعد از سپاسی که و یکبار دیده اند ای او را را
 پسندیده است و بیست های مبارک خود پر و آن کرده فاطمه جواب داد که
 در آن وقت حضرت علی الله علیه و سلم خبر تولد حضرت امیرالمومنین
 علی رضی الله عنه شنیده و شرف یافته او را و در بر سپیدند که پیام
 کرده اند که گفتند پدر زید نام کرده و مادر سپید حضرت علی است
 علیه و سلم فرمودند که نام خوشش علی نام باید نهاد و حضرت
 علی الله علیه و سلم فرمودند که نزد یک که او را و حضرت امیرالمومنین
 مبین علی رضی الله عنه شده و رویش میو پسند فاطمه است سپید
 گفت یا محمد علی الله علیه و سلم و بر مر و دیده ای این فرزند که
 خبر خصص است بیست و یک چنین ساعت روی پدرش و چند

خراسانیه میاد که بذات شریف شما انجمنی چرا جی کند بسیار
 دیگر کرده پس آدم صلی الله علیه و سلم گفتند ای امام علی ما
 بر کز این شبیه و پیش بر و آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 همه شده در روی حضرت امیر المومنین علی بکر پسند و امیر
 مبین و خواب بود چون را چه کسبوی مشک بای حضرت
 صلی الله علیه و سلم بشام جان امیر المومنین علی سپید و دیده
 باز کرده روی مبارک آنپس و رقص الله علیه و سلم را و بید
 شد و خوشنودی نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر اندک واره
 پرده او کرده و در کنار رختی که خود گرفته روی بروی وی نهاد
 و زبان مبارک در دهان او کرده و حضرت امیر المومنین علی
 رضی الله عنه زبان مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم را نگه داشت
 و از رخسار آب دهان مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم
 پیر خنجر ابرو و فلیق عن الهوی و لعاب حشر کرد و آن مبارک و

سینه

حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم که آب جیات نوشید گفت
 آنکه او را برادر و آن بود که اول خواب که دست مروی که بر
 بر سر دست بنام خدا باشد و آنکه سینه را در نکت و بجز
 مقصدش آن بود که خواب که اول از هر چنده حضرت پیر و کاتب
 و افضل الصلوة و اکمل البجیات نوشت **۱۷۸۸۰** آنکه روزی
 امیر المومنین علی رضی الله عنه در زمان خلافت خود و فرزند که
 بیت المال جمع کرده بودند و رآند و رانجی از فقره بسیار
 بیخنده بودند و بدیدار که در روزمانی ناسی کرد و گفت ای زرر
 شنبه روی فقره سفید عذر را غرور و بید و غریبه که من و تو
 هله و لغرب و شبیه و شبیه و شبیه و شبیه و شبیه و شبیه و شبیه
 و او که رجعت در آن مجال است و دست فقره بر آن مال کرد
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان فرموده اند که من
 البین الصلی الله علیه و سلم و دست از این تاریخ که امیر المومنین علی

انداخت با امیر المومنین جهات جهات هرگز با و آنکه این موت
 و شبیه آن که در دین بحیث بود و در دین و این حال که نشد
 و در خدمت پسکن که مقام از من این که چون خواب دست حضرت
 امیر المومنین رضی الله عنه فرمودند که این صورت است که
 و در این خواب متصور است و این علم گفت اگر چنین است این
 زمان که در خدمت است و او امیر را که دستهای در برید و را
 باره باره چارند حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفتند
 الحال از تو امری و آنست که بستی بباره باره کردن با و
 بریدان شده با شنی تا ترا بقصاص رسانیده شود و اما بجز صادق
 را فرموده که این امری و آن خواب است و عوی نیست که این
 خوابی بوده و خفای کرده چون حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
 فتح خراسان کرده و جوهر گوشتند این را بجزارت طلبید که بفرمود
 مردم و فرمود بجز این خواب باقی که رسام و خوشنود پیش روی

سینه

انداخت و در وقت که بجز این خواب بدو مشک سپاس از حرم
 با و دم طلبیده بود و کس از این بزرگوار بود و این خواب
 شوم بعین و در میان آن و کس بود و او روی او و بقیات شست
 صورت و بکین و با شکل لب و کس که هر یک از آن ده
 پس بجز خدمت حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده بودند
 از جمیع بولی کرده و کس این بود که شمشیر خود آورده بود که بقیات شستی
 بود امیر المومنین علی روی از وی کرده و بید و او را بید و او را بید
 این علم گفت و در خدمت آمده و بعضی بسیار تیره که با امیر المومنین
 علی بکینه و بید و روی و در میان که شستی و دست و در شبانی
 من نشاء ای چون است و شایکه انجمنی شمشیری بجمعی در عربت
 حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفتند که ای این علم بگوید
 از کس است که مرا و از من بین شمشیر عاصی من شد این علم بگوید
 این علم بگوید و در زمین افتاد و بجز بسیار کرد و دفعه نمود

شد چون بگرفت رسید و بر بازو او چنگ بست باو از این خبر
فرستاد خبر حضرت مرقدی علی خوایج را با برود میگفت که که به
پیرای رسید و او از خوف زدن و قتل خود متعجب شد و برود
آن خانه با پسران و نواده زاده آن خانه را از پسر و نوادگان و نوادگان
و جمعی که در خانه پسر و نوادگان پسران آمدند چشم بینم
عبدالله علیه چون برایشان برآمد و در قریه رسید و میان آن میان
در کمال حسن و جمال بود و فرمود را بلباسهای رنگی رنگی پیرای
نورانی و آراسته و نام آن ناپاک قطعه بود و در عرب پس
جمال او کجی نبود و این چهره پس که او را دیده فراموش نداشتند
جمال او کرد و قطعه گفت ای نازنین از کدام میسید تم
را و او از میسید تم را بابت آن میسید خوایج بود که حضرت
امامین علی و سروران جمعی را از ایشان قتل رسانیده بودند
و پدر و برادران رنگ خوایج بودند و برادران عرب سرور

به دست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بجهنم فرستد و بدوین بطور
بارج برسد که ای قطامه بپوش یا بنو نصرند از من این عجم گفت عرب
میگفتی بنو نصری که ترا بدانی ۱۳ است کشند و از تو زن این پاشی
قطامه گفت بپشت که با چنین شوهر تمام دینی با دین بیگم گفت اکنون
دین این اجابت کن میگویند که چون مرد و عواج بودند و نسبت
جنسیت با یکدیگر داشتند یا انور و لای انشان با یکدیگر مرد و بان
و طامه گفت چرا من میباشم از خود شوهر دست کنم این عجم بپوش
چرا و قطامه هرگز نخواست تا بدرخانه او رسید و قطامه شوهر بان
نام کو خود شوهر کرد و بدین عجم جوابش داد که خویش از من عرب
نیگاشند که در عقد و نکاح تو را عجم بگو مگر آن که تو از عجمه آن
بر نیای این عجم میفشد گفت ای قطامه مرد خود و عجمی بکن تا منال کنم
تو از عجمه آن بری ایگم بان قطامه گفت هر مردی به هر نسبت یکی که
جمله منی و عجم بگوید و در هر پسر با یکدیگر منی علی بن ابی طالب است

عجبی بن محمد گفت که از کز و زمر قبول دارم اما گشتن مرضی می کار
زیست باینست عجب ای عطا داین مرضی می خصم و مرضی می
و گشتند که در آن کشاکش عجب است **خوار** و بر کشند ذوالفقار از
خلاف **خوار** است در زور و بر که عاقبت **خوار** و در دست او نشو و کار
شد **خوار** ای دلیران که در آن نشو **خوار** و در دست او نشو و کار
با تو خشم اما در بر تو مرضی می یکدم در دنا گشت **خوار** و بر او خوار
از وی استام آرام و تو از آرام ای بن **خوار** و بر او خوار
می است کرد و حال من خواهی قبول کن بن **خوار** و بر او خوار
بای داده و در فغان آن رنگ شده و بر او گفت ای **خوار** و بر او خوار
کار عازم و عازم شدیم و در فغان مرضی می استام اما یک ضرب بردی
خوار و مرضی خواهی شد **خوار** و گفت **خوار** و بر او خوار
نموده و تو **خوار** است این **خوار** و بر او خوار
نموده **خوار** و بر او خوار **خوار** و بر او خوار

بدین خواجی را پیدا کرده بود از قبله خود که باین قریه ناپاک میرای
 گشته و در آن کار راه انداخته و مشبک کوفه که سببی و خاله
 و ملا مدعیان هر سه ناپاک خواج بیست کرده و با یکدیگر عهد
 می کردند که بذات شریف آن اولیای عظام و بکریم
 ملک ملام خردی رسانند و این ملام حرام زاده و غیر خود را
 بر سر آستان او و منظر بود که ناسب و رایده کوفه که نزد
 او میبارک رمضان بود که حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه
 در آن شب بجهت نماز بیخ و شکو کرده و متوجه مسجد شد که نماز مسجد
 نماید چون مسجد رسید با یک نماز گفت و قدم و مسجد نهاد
 و باوای سبب متوجه شد اما آن بیهوایج به شب خانه
 قطعه مراد ناپاک شراب معجور و مبت و شراب افشاده بود
 و در مدح آن آواز داد و با یک نماز حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه
 اندر راه راستند هر سه خواج را پیدا کرده که یک مرفق علی در

مسیحی شهادت دادند تا آنکه گفت اگر این سیاحت در یافتند
شهادت در نماندند که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
این کلمه را در دهان نماندند و هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
بیت و هر چه در بیت یکی شد و در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
رغبتی در راه نماندند و در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
منتهی آن که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
بهر آنکه سیاحت اول بزرگ است و هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
شریف آن بزرگ از هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
رسید اما شریف آن بزرگ از هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
منتهی آن که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
و این کوفه از این سخن مخلص شده و هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
چون نام حسین بزرگ از هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
گروه و عمارت شکستباری از هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت

سینه

خود را دیدند که در محراب افتاده و در قدم مبارک پنهان
اشادند حضرت امیر المومنین صی خون از سر خود گرفته بر روی و
و حاجت خود نماند و میگفت که بدین حالت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم را برین و بدین صفت ظاهر شد و از اوقات گفت که و اما
حسین اما حسین که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
می گفتند و قریب بودی کردند **افغان** که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
شاه جهان قدوس خلق جهان رفت **غم** شد محیط مرکز عالم در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
کاین مرکز محیط که از میان رفت **از** حضرت امیر المومنین صی
پرسیدند که این بدین سخن از هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
این سخن کسب نمی بودی که بودی که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
می گفتند که این سیاحت ظاهر شد که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
که گویند بی بر زبانش سری جاری شد مردم او را الله عز و

که بگویند رفت و این هم که بخت نبرد زمانه هم نمودند و سیاحت از این
خود بر رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
از این بر پیش رفت که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
گفتند که این هم که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
همان بود و رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
و در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
امیر المومنین صی رفتی انداخته گفتند که این هم که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
و مشروبات هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
با هر که رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
بجای آن که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
او را یک ضرب زده و آن را بپایان رسانید و هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
و اما نام را در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
می را بپایان برد و هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت

سینه

بگفتند ای کاش والد ما به بنامه زهره امرو زنده می بود
بسی می میکرد و کاش از در در دنیا می بود که بر سر تربیت
بهرت هر که نیات رفته و در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
و مردم و نماند و فریاد بودند که عمر بن عثمان خراج از در و آمد
و نظر در راه کرد و عمارت بزرگین زد و کربان باره کرد و جانم برین
چاک نمود و شکاک بر هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
آب داده بود و در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
این مقدمه و بگویند که فریاد از خلق برآمد که بقیات تمام شد **از**
از هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
و او ای پیوسته اندک از پیشانیده **از** ای اسپاس خانه عمر است
خوش **از** در قنایل بیات تر است **وفات** حضرت امیر المومنین
صلی الله علیه و آله و سلم که در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت
زود بود و در هر چه رسید که هر که در راه بود و الا بعد از این سیاحت مردم هیچ وقت

و امام اهل انداز و دوازده امام که اوصاف جمیع و مخلوق
پسندید و ایشان مذکور شد و امام حسن رضی الله عنه امام دوم
آن گشت ایشان ابو محمد و نام ایشان حسن و لقب ایشان که
پدر ایشان حضرت امیر المؤمنین علی و داد ایشان حضرت فاطمه
زهره و اولاد ایشان و حضرت مدینه پانزدهم ماه مبارک رمضان
و سیال سیم بعد از حضرت و عمر ایشان چهل و نیت سال بوده و کبریا
بسیار شعیب بودند آنکه در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
در ریاضات و عبادات خارق بر خود قرار داده بودند و حدیث
نیت پیاده کرده اند بلکه حدیث هزاره بود و خلافت را بحضرت
علاء و حدیث پیغمبر خود و تاریخ البال بوده و عبادت پروردگار
مستقل بوده اند **و حدیث** روزی با یکی از اولاد بر رضی الله عنه
در پیر بودند و وزیر خلیفان خلیف رسیده و فرزند آنکه و اولاد
حضرت زکریا گفت اگر این خلیفان پیغمبر بود و عمرهای مستقیم

[illegible]

زیر او ولادت ایشان و حضرت مدینه روز هفتم شنبه چهارم
 ماه شعبان و سیال چهارم از حضرت مسکونیت بنی مویس
 نمانده اند **عبدالله** تولد کرده اند و پنج روزند پیش ما به تولد
 نکرده اند زنده و نمانده مگر امام حسین و حضرت یحیی بن زکریا پیش
 تولد کرده اند و این مخصوص آن دو و نیز کردار است **که** تولد
 امام حسین رضی الله عنه پنج روز که شنبه بود که حضرت امام حسین
 رضی الله عنه از حضرت پدر برجم مادر قرار گرفته اند و بعد از شش
 ماه تولد کرده اند پس ولادت در میان حضرت امام حسین و امام
 حسین رضی الله عنه بیست ماه بیت روز شده و مسکونیت که
 حضرت امام حسین نیز بسیار شبیه بودند بجهت رسالت بنی
 مصطفی الله علیه و سلم از پسندن پاپان نمانده و اما آنچنان که امام
 حسین از پسندن مافوق و مسیح بن مضر نقل کرده اند الله عز و جل
 رضی الله عنه که گفت پیغمبر مصطفی الله علیه و سلم که اندر آخر میل

چهارم بود همان ساعت حضرت امام حسین و عمار کردند یکدیگر
از آن درختهای خشک فی الجبال پیوسته و کل کرد و باران آورد
و بزرگ شد حضرت امام حسین بنحو آن فرمودند که خدای عزوجل
درخت فروزاورد و بخت حضرت اولاد و برادرها کردند
و گویند که امام حسین رضی الله عنه از آن انبیا جمعه با حق
شمار داد و بدو عرشها داد پس این جوان با حق شدند و کافران
برتر شدند بود و دولت جیبات بکمال آفرین سپرد و انانند و آن
البد را بچگونگی و اینها که بروردان از زمین برکت الهی نور
و دیده از مرا حسین و خیرت از شرقی که پیشش بگرفت و گوشت خوار
در هر روز آب که پس برین رفت و بقیع در و بجه که کشته میشد
که نماد را برین بگرفت و برین رفت و وفات ایشان عده سبب الاولاد
در سال پنجاه از هجرت بود حضرت امام حسین رضی الله عنه
و کشت ایشان در امر الامنه و بعد از ایشان جعفر بن ابی طالب

و لقب ایشان باقر و حسین لقب هشتم مبارک ایشان شد
 پدر ایشان امام زین العابدین و مادر ایشان فاطمه
 بنت امام حسین بن مرتضی علی رضی الله عنهم و ولادت ایشان
 در محضر حضرت مدینه بود روز جمعه هجری ماه رجب سینه ثانی من
 ابله که گویند جشن از شش ماه است امام حسین پس سال آن
 بزرگوار تولد کرده اند **و در آن سال که** از حق صانع حضرت
 امام باقر گفت که روزی در خدمت آن بزرگوار و بزرگوار
 میفرستم که در میان مکه منظر حضرت مدینه واقع بود و حضرت
 امام بر پیشوا میروند و من جز در آن گوش میبارم که کافران
 که از بالای کوه فریاد میزدند و میگویند که امام محمد رسید و هر دو دست
 خود بر پیش نهادند که من با امام محمد گفت و ایشان نیز با او
 چنان گفتند و او بر پشت **بعد از آن** من از آن مقام به سوی آل خود
 فرمودم که آن که گفت جنت و دوزخ کرده است و عاقلان

سید

که حق حق و علی اسیر مشعل را بروی آسمان کند از قبل من هیچ
 بر او نداشت و احیای مخلصان تو و بر مال شما خردی نمیشد
 رسا نبود و کار مردم چون سپهر و کمان اجابت کرد و مرا و او را
 و روزی که که عمر ایشان پنجاه و هشت سال بوده وفات ایشان
 در سینه در پنج و عشر او مادر قبر ایشان و بر این است و چون
 باز جنت عایش خراب و دنیا را جای اقامت ندید بگفت
 عقی خرامید **و در آن سال که** از حق صانع حضرت
 امام باقر چنان چنان کرد و خبر و آنچه که خبری بر خاک کرد و قمار و کشتن
 دوزخ و چه در سینه سپاه برق این آتش گرفتند و کافران که امام جعفر
 صادق رضی الله عنه **و در آن سال که** از حق صانع حضرت
 امام باقر چنان چنان گفتند و نام ایشان معترف و لقب ایشان صانع
 و پدر ایشان امام باقر و مادر ایشان فرد و بنت کاهیم این
 بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه و ولادت ایشان در حضرت مدینه

روز و شب و در آخر شب پیرو هم ماه رجب الاول و گویند که
 یکی از فرزندان خلیفه که از مخلصان با اعلام است از حضرت امام محمد
 گفت که که روزی در خدمت خلیفه بودم و او را متفکر و اندو
 هتاک دیدم که گفت ای ملک محرم در آن دو سیاحت برقرار باد
 امروز بسیار متفکر و اندو هتاک سپید این لشکر و باغش این
 بجز جنت خلیفه گفت ای مقرب در که و ای یار و خواجه
 میدانی که جمعی از سپادات رفائی پیاخته ام اما چشوی ایشان
 امام جعفر صادق مانند که مخاطب جمیع ایشان است و در میان
 است که میام و جعفر را و شوقی شود و من در سیاحت من و شوق
 در جواب خلیفه گفت ای ملک تو مخاطب شریف جمیع و اگر که امام جعفر
 صادق بجز عبادت و بندگی پروردگار و رسید بیک جزئی که رزق
 و تو نظیر بر روی دار خلیفه گفت من دانستم که تو از مخلصان
 و بندگی او و باجست او و خفا و تمام داری چنانکه من بگویند

سید

خبر داده ام که من شب خاتم نه ریم تا از مخاطب جمیع ایشان و فاض
 جیوم میاد را طلبید و فرمود که چون جعفر صادق آمد بر که من
 دست بر میخیزم و بیدار میروم و جعفر صادق را با من
 و آن حاجب باطله طراب تمام رفته و سیاحت امام مستان
 را با خبر کرد و من در کار جبران که چهارم آخر میروم و قرار دادم
 که اگر خلیفه را و نه نرسد بذات شرافت آن بزرگوار بکنند من
 خلیفه خواهم کرد و اگر که شش کردم فوالمراد و الاجراء امام باقر
 شش است و تمام سپید امام شطرنج بودم که بر روی و بد که آن چنان
 جنت امام را و او را و چون چشم خلیفه بران بکار آن اتفاق افتاد
 و در خطاب شد و سیاحت کشت و پای بر من و وید و هر دو
 قدمای حضرت امام نهاد و چندان بجز نوازی میسر و که من
 جبر آن شدم و دست امام را گرفته بر سر نهشت نشاند و من و بر پای
 چون فوالماد و خدمت هست و گفت ای امام و بنوای

1

ایشان عرض کرد و جواب بطیغ و معوج منزل حضرت امام شد
چون بدیدند که رسیدیم و دیدم غلام که غدر رویت دارد و
عقربا سپاده چون مرا دید پرسید که کجایی چنانم داری گفت
فلان نام دارم و بجهت مشکلمای خود آمده ام غلام که غدر را بیست
مین داد و گفت نیک جل مشکلمای تو دیش از آمدن تو حضرت
امام جل کرده که داشته اند چون در آن ورق نظر کردم دیدم
که همه مشکلات مرا حل کرده اند چنانچه خاطر منجوب است
خارق عادات ایشان را که نوشته شده و چند کتاب می
دارم رساله کجایش آن ندارد و چنان بر آن کلمه حق ختم کرد
در فضیلت آن بزرگوار بسیار است چنانچه احوال بسیار
در فضیلت ایشان واقع شده بعد از بیشتر از طهارت ایشان
چنانچه سیالان دریا حضرت فواید عظیم را بار بار در فصل فلک
چند احوال بنوی در **فضیلت ایشان** نقل کرده اند و این

55

ولادت ایشان در مدینه روز جمعه بار و نیم رجب ثریا
سپیده خورشید و ماه و میسکونید که از پیش کمال فضل علم
و ادب که داشتند در صفت حسین مأمون بایشان مشتق و هنر با
بود و در تمام الفضل را در قید از و اج ایشان و در و در وقت
حضرت مدینه فرموده بود و هر سال یک ملک در رم بجیت خراج
مقرر شد و گویند که یکی از پلنگ گفته که در عراق بروم و شنیدم که
شخصی در شام دعوی پشامبر را در و او را در آن شام به بخورده
در عراق آورده بخاطر سپید که او را به چشم که چشم است که انجمن
دعوی باطل کرده و در مدینه بخانه خود او فرستد و او را بسیار
عاقبت و در نزد پشامبر بر نشن کرده با او گفتیم که ای جوان عجب است
که باین عقل و دانش و قلم خط کرده انجمن و دعوی باطل نمود و او
انسان و دعوی استبعاد نمود و گفت مرا چه جد و قدرت که انجمن دعوی
بکنم و بعد از مدتی گفت که من مردی ام از این شام و در آن کجاست

میر و نه پیش پس با وفات ایشان در روز و شنبه
ماه جمادی الآخر حضرت امام حسین رضی الله عنه
که کینت ایشان بود و نام ایشان حسین و لقب ایشان
زکی بوده است و ایشان نیز چون پدر یکسری مشهورند و پدر
ایشان امام علی نقی و مادر ایشان حسین نام و شش دلاوت
ایشان در مدینه بوده است و پسند احمد و بنین و مایین و کونکر
سنگی گفته که من زندان و رنید بوم و از سنگی زندان و کونکر
بد شک احمد عربی نه خدمت حضرت امام عسکری رضی الله عنه
کرده که منی از زندان نمودم و منو بستم که از یکدیگر بشی و منی
بزرگوارم اما شرم داشتم و از آن باب هیچ بد نشنیده و عارفه
چون بنظر کیمیا آخری ایشان که نشسته در جواب نوشته
اند که انشا الله تعالی و کما رجین را و رخا نه خود میکند ابری
و انجان باشد که در هر کجای آن روز از بند محصل بستم و مایین

در

روز شنبه خود میکنند راندم و در همان روز قاصد حضرت
امام حسین سپید و سید و پیا را برای من خبر می فرستادند
نوشته بودند که بروقت که ترا حاجتی افتد را ماضی طلب
و شرم ندار که آنچه طلب میکنی بیایی و چون شمال وجودش از
گرد باد اوج خلل ببرد و وقت ازین جهان خاک را بقلم اعلی
رفت و درین منزل برای این نویسی که مرا بود که بی روی
وفات ایشان حسین و مایین حضرت امام محمد رضی الله عنه
و کینت ایشان محمد است و لقب ایشان
مندی پدر ایشان حضرت امام عسکری و مادر ایشان بر
بر حسین نام و شش دلاوت ایشان در بیت پس ایشان
و پسند حسین ستم بوده و مکه خدمت حضرت امام حسین عسکری
در آنکه فرمود که ای محمد است در خانه ما پیش که حق حق و علی
فرزند من این خوابد و او که او خلف من باشد و من که فرزند

فرزند از هر کس خواهد بود و در بر حسین ایچ از حق ظاهر شد
و گفت ای محمد حسین مثل ام موسی بن عمران است علیه السلام
خلل او بر وقت و دلاوت ظاهر خواهد شد و من شیب در آن
بروم و پیشتر شب گذشت و اندک مانده بود که بجا تمام گذشت که
آنجا امام حسین عسکری بر او زاده ام گفت ایچ از حق ظاهر
نشده و در خانه من ظاهر کرده بودم که امام حسین فرماید که
ای محمد بچین کن و از بر حسین خبر بده و در آن خانه که بر روی
شدم و در راه مایین پیش آمد که از رده بروی افتاده و بر آنکه
خود کرم و سپرده اخلاص نقلی خواهد آمد و اما از آنجا که کرمی
خوانده بروی و میدم و از شکم آوازی آمد که گوش بکنید
و بر حسین می خواندم فرزند او نیز مجاز اند **انسان** دیدم که
روشن شد نظر کردم فرزند من از زمین آمد و در سجد
افتاده و انرا بر کرم امام حسین از حیره آواز داد که ای محمد

در

فرزند مرا پیش من آورد پیش وی بروم در کنار خود گرفت
و بان خود و در آن او کرد بعد از آن فرمود چنان بگوی ای زکی
چون با دانه قضا آن طفل ایچ اندک چه چند گفت بعد از آن من
داد و گفت ای محمد باورشش برده بدو چون در پیش گرفتم و من
از ناخوش بریده و خسته کرده بود **انسان** چون متولد شده بدو
را از نشست و گفت سپاس بجا نباشد همان بروخت پس علیه
شود و گفت ای محمد در یک لحظه این عمر ایشان شصت و سه سال بود
چون مراض اهل نامه ای نشی را برید و وی حق را اجابت نمود
ازین و یا سیدار القار رفت **انسان** و درین و بر نهاده پس
ز دست اهل چکان پیش **انسان** وفات ایشان در سهند است و شرفین
و نشانی آمده است **انسان** بداند و دوازده امام این دنیا
قانی را دیده و داده اندیده ای خداوند را کرده بعام عقی خرمه
اند و بیان چهره معلوم باک **انسان** بداند که جبار و مصلح

شده و در حال بیگیت نیز تعاقب پذیرند اما چون خلق صورت
مخبرند و در بدنه بسیار کس بر کرد و آن مخلوق جمع شدند و
در حال بر کرد و رفت و خلق نیز از غیب او بگوشه رفتند و آن
مخلوق و بدنه که بسیار مردم بر کرد و جمع شدند فی الحال و
پسند که گفته راه مردم را بپست و و باری کرد که در نظر خلق
چون سبب بکنند و منقود و نشان بوانا که شده و در نظر
افشا و بدین خبر رسید بسیار که حضرت امیر مومنین علی رسید
و خدمت آن پسر و رسولی الله علیه و سلم آمدند که در آن شب
متغیر شده بودند حضرت صلی الله علیه و سلم گفتند با وجود
روی داده که تا آنرا تغییر و در جمیع تو ظاهر میشود و حضرت
الله علیه و سلم گفتند با رسولی الله علیه و سلم که در آن شب
بیطال ظهور کرد و آنیک جمع از منتهای خدای تعالی را در غلظت
گروه مجبور پس کرد و برگردان ایشان از شکست فکری باخته و آنرا

از آنجا

با اثر آن بیرون نمیشد و آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم
جمله یا را از او صاحب از حضرت مدینه بیرون آمدند و دست
بر جایرو شدند و گفتند که و اولایا و شما با بر و در کار
الهی بگویم خود از شرفته این و حال مخلوق را از دست من نش
نمیدانند از حضرت رب لغزت در رسید گفت با محمد خاطر حق
و اگر که دعای ترا اجابت کردم و فی الحال از مرعز را بپایان
مرغی میدارند و حال شوم را بیکمال خود گرفته و بر بواب و
در حال فرمایو مسکرو با محمد ترا از جنکال این مرغی نجات ده
صلی الله علیه و سلم بآن مرغی اشاعت مسکروند که از ملک
و در تریب که کند که در حال شوم بدینست را چندین بر کرد که از طریق
تا بدینست از آنجا در جزیره انداخت و اکنون آن مخلوق در
در قید و تریب که بر کشتار است تا آن وقت که اراده الی صلی
تعلقی بخروج او کرد و بیرون خواهد آمد **مسکروند** بعد از ظهور حضرت

امام محمد مهدی و قبیل طایفه در شتر و در حال جهنم بیرون
خواهد آمد اما پیش از خروج آن نایاب که بسیار سال بعد در عالم
واقع شود بدین که در سال اول آنجهت بود و باران است که از آنجا
میسبارد و در آن سال است که بار و در آن شب نایاب است که
بر روی و در سال دوم نایاب که بار و در آن شب نایاب است
که در و در سال سوم یک قطره از آسمان بر زمین نیاید و یک
کیاه از زمین نروید و قطره در عالم پیدا کند که مردم در آن
جهنم و خشک متعاقب شود و جمیع مایم بیلاکت رسیده و آنجا
مقتور و آن عاضی بیگیت ظهور آید و حضرت امام محمد مهدی
بسیار طرب کنند و ترویات چیده و فتح شود **مسکروند**
نزد منزل حضرت عباسی صلوات الله علیه از آسمان چهارم در
حال این را بچشم فرستاده اند **مسکروند** بعد از حضرت امام
محمد مهدی با در حال شوم بسیار بر روی و نروید و بکنند که

مسکروند

ترب و میان آنان اگر است آن عین بسیار رنگ شوند
بعد از آن حضرت عباسی علیه السلام از آسمان چهارم نروید
گشتند و چشم در حال چون بروی مبارک آن پشامیر بر کرد
افتد و در کرد و شد و حضرت عباسی علیه السلام بر زمین حکم
گشتند که بکیر زمین ناکار او را فرو برد و حضرت عباسی رسید
و در آنجهت مرشد و عالم را از کپافت و نجاست آن مخلوق
پاک باز نروید و حضرت عباسی در روی زمین مانند و بدین آیین
و نعت و شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم عیان آیند و در آن
وقت و سبب در عالم پیدا شود که کس را بکس چشاید مانند و در
عیش بر روی چیده و باشند لیکن از آنجا که مانده باشد عین
چنانچه خواب خیال بعد از آن قیامت قائم شود و حضرت عباسی
صلوات الله علیه بسیار شربت مرکب بچشند عالم دیگری پیدا
شود که بکیر بر روی عالم چسب زنده نباشد و جمیع مخلوقات

میدارم غنچه چشم دل جانب یار و معاف جیل میفرماید که چنانچه
بهشت بران است بکساعت و در دنیا بران است که ششصد و شصت
بار در روز که روزه نگذرد و بهشت را بر اشرف انبیا و رسول
جنتی صلوات الله علیه و بهشتی و او بهشتی و در روز و وقت
مرکز بهشتی که در نزدی در غار و در کتب حضرت عیسی
نعم علی عمر و بیت را به علم نرسیده است که او است شرح این غنچه
منج غار و بکساعت در روز و در دنیا که مرکز را در روز و در
و خواب راحت خواب چهار است و در روز و در خواب
چهار است که کساعت یکسان است و خواب چهار است خواب
عالمیان است و خواب کساعت خواب کردن و در خواب که است
و بهشتی و در خواب که کساعت یکسان است و در خواب که است
مذا و در غنچه عالمی چهار است که کساعت یکسان است و در خواب که است
بند و در غنچه عالمی که کساعت یکسان است و در خواب که است

چهار

بدانکه در غنچه چشم دل جانب یار و معاف جیل میفرماید که چنانچه
بهشت بران است بکساعت و در دنیا بران است که ششصد و شصت
بار در روز که روزه نگذرد و بهشت را بر اشرف انبیا و رسول
جنتی صلوات الله علیه و بهشتی و او بهشتی و در روز و وقت
مرکز بهشتی که در نزدی در غار و در کتب حضرت عیسی
نعم علی عمر و بیت را به علم نرسیده است که او است شرح این غنچه
منج غار و بکساعت در روز و در دنیا که مرکز را در روز و در
و خواب راحت خواب چهار است و در روز و در خواب
چهار است که کساعت یکسان است و خواب چهار است خواب
عالمیان است و خواب کساعت خواب کردن و در خواب که است
و بهشتی و در خواب که کساعت یکسان است و در خواب که است
مذا و در غنچه عالمی چهار است که کساعت یکسان است و در خواب که است
بند و در غنچه عالمی که کساعت یکسان است و در خواب که است

اگر چه در دنیا چنانچه کساعت و در غنچه چشم دل جانب یار و معاف جیل میفرماید که چنانچه
بهشت بران است بکساعت و در دنیا بران است که ششصد و شصت
بار در روز که روزه نگذرد و بهشت را بر اشرف انبیا و رسول
جنتی صلوات الله علیه و بهشتی و او بهشتی و در روز و وقت
مرکز بهشتی که در نزدی در غار و در کتب حضرت عیسی
نعم علی عمر و بیت را به علم نرسیده است که او است شرح این غنچه
منج غار و بکساعت در روز و در دنیا که مرکز را در روز و در
و خواب راحت خواب چهار است و در روز و در خواب
چهار است که کساعت یکسان است و خواب چهار است خواب
عالمیان است و خواب کساعت خواب کردن و در خواب که است
و بهشتی و در خواب که کساعت یکسان است و در خواب که است
مذا و در غنچه عالمی چهار است که کساعت یکسان است و در خواب که است
بند و در غنچه عالمی که کساعت یکسان است و در خواب که است

چهار

اگر چه در دنیا چنانچه کساعت و در غنچه چشم دل جانب یار و معاف جیل میفرماید که چنانچه
بهشت بران است بکساعت و در دنیا بران است که ششصد و شصت
بار در روز که روزه نگذرد و بهشت را بر اشرف انبیا و رسول
جنتی صلوات الله علیه و بهشتی و او بهشتی و در روز و وقت
مرکز بهشتی که در نزدی در غار و در کتب حضرت عیسی
نعم علی عمر و بیت را به علم نرسیده است که او است شرح این غنچه
منج غار و بکساعت در روز و در دنیا که مرکز را در روز و در
و خواب راحت خواب چهار است و در روز و در خواب
چهار است که کساعت یکسان است و خواب چهار است خواب
عالمیان است و خواب کساعت خواب کردن و در خواب که است
و بهشتی و در خواب که کساعت یکسان است و در خواب که است
مذا و در غنچه عالمی چهار است که کساعت یکسان است و در خواب که است
بند و در غنچه عالمی که کساعت یکسان است و در خواب که است

کرم استیجاب کردن در مستحبات بسیار است اما بابت هر دو
استیجاب کردن نایب نیست که گفت بوا هر ماضی منتهی و لغز
استیجاب باید که هر چه استیجاب را در هر کجاست که هیچ اثری از
نماند و اگر چه با نیت در بخت خود است استیجاب را در هر کجاست
مستحب که هر کس که خود را با جسد یا طریقه خوب پاک میسازد
بجست طهارت او را در بختی خدای تعالی حاصل میشود
و در هر طهارت کردن و در هر آن **که** باید که پیش از
و غسل وقت و وضو کردن و نظر پیش جوارح وقت نماز را در هر
نماز را در هر وقت نماز را با نیت که با نیت استیجاب
و وضو استیجاب که فرستاده از بوی ناموس استیجاب اگر نیت
و احتیاج باید که از هر یک پیش از وضو مقبول شود و در وضو
باید که هر دو دست تا بند شستنی اما چون شروع در شستن
بکنی باید که وضو و شستن با این طریق بکوی که اعتقاد استیجاب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة و الذي جعل في كل شيء
الاسلام و الذي جعل في كل شيء الحجة و الذي جعل في كل شيء
و منقوش کنی و هر دو در وقت وضو کردن حاضر و اگر غفلت
و وضو استیجاب در نماز است و اگر وضو بخیر و دل کرده استیجاب
نماز هم بخیر و هر دو ای که در نماز استیجاب معین و نقل استیجاب
الاعتقاد استیجاب از اجزاء القلب فی الوضوء بخیر فی الصلوة و اذا
دخل المسجد فی الصلوة و دخل المسجد فی الصلوة و در وقت وضو
گردد و هر دو در بختی که در نماز استیجاب که در وضو استیجاب
قبل بختی که در وضو استیجاب که در وضو استیجاب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة و الذي جعل في كل شيء
الاسلام و الذي جعل في كل شيء الحجة و الذي جعل في كل شيء
بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
در بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
در بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
در بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که

بسیار چون در بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
و الامن و رانی طهری چون بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
از بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
کردن از بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
و الاقلال و چون بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
الاعتقاد بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
الاعتقاد بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
باعتقاد بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
شما و بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
او هر خطایی که در وضو استیجاب که در وضو استیجاب که در وضو استیجاب که در وضو استیجاب که
پاک میشود و در بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که

بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
و الله و بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
الاسلام و بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
کل خطی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
و وضو بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
و وضو بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که
بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که بکوی الله من بختی که

بجهت که اورده آن ناز و تلاوت خراکان و غوا اندان کنی میسر شود
 و کن بهای مغفوف و کشفین است و تمیل و ذکر و فکر و **مذکر**
 مشرف ترین و جزو علیاست و باعث نزاکت و رفیقامت
 و آن محبت مولی است که بسبب عزت و جلالی است **الای** **بل** **در** **چون**
 تازنده کردی بسبب بالی مغفول نتوانی بدو **فصل** **مذکر**
مغفوف فی جبهه العالم مواجدا قام غرا الدین ترا در مرتبه اند
 علیه قید را و رولایت خود در دست کرده است که دو وجه مغفوف
 باین دست راست که اورده اند و یک **جمله** مغفوف است
 دست چپ تاروی او یکجبهه است ایتر فی خزانة انوار العباد
 قاضی الامر و موبله جمالی العرش و الطایفین جواد الانشا الکریم
 و موبله عادل الطایفین جواد النشایست المغفوف و موبله ال
 البصوات بسبب و رالید الکعبه و موبله علی الارش و جمیع الکائنات
 حاکم و طواف کنند و فی شرف البلی و ای الکعبه اسم المغفوفان

المطبخ

الحيطان لم يوصف في موضع آخر صلى الله عليه وسلم في حديقته
التي بجوار البيت ودون النابتين يوصى فوق الكعبة
جاءه من بني عامر عظيم بيت وعبد النافعي روبرح البنا
وعبدي في شاولي الا ووجد في الكعبة او ارقت من كان باينزيار
السحاب الكرم في ملك الجالت جائز في الصلاة المستحبين الى
ورضها في الظلمة الكعبة في العرش وهو الاعنان البنا عند
باب الحيطان جميعه في حماره واولا الجالس على في واولا وقال بعض
المشايخ الكعبة قبل اهل المسجد الحرام والمسجد الحرام مع الكعبة قبل
اهل مكة مع المسجد الحرام ومع الكعبة قبل اهل الارض الحرام
وارض الحرام على مكة ومع مسجد الحرام ومع مكة قبله اهل الارض
فاقرب من حرم الزمان كما كان اجرام في بيده تمام ان تيقن
او يست في شاولي الظلمة الصلاة في انا العبد والحيطان والبدال
السحاب باينزه وعلى الظلمة الكعبة باينزه الا ان العبد من الارض

وپیوسته ای اسماء پیوسته ضد الیکبیر الی اللوسن همان یعنی
نعمان پیشه آب را یعنی چاه **نخل** هم در ذکر افعال و فوازم آن است
نخل و **نخل** چو در مؤنوع افعال بخواند باید که پیوسته باشد و
چون آب افعال معتدله شود اگر پیوسته باشد پیوسته است و
نخل چو آب نخلی که در شوی و در وقت چاه و اول زیارت
بگوید شهادت بخواند که گفت و در وقت آنست نیز چو آب بگوید
و اگر چو آب نخلی و در وقت چاه که مؤنوع پیوسته در وقت چاه
را پیوسته خواند که خواند آن چاه و در وقت چاه و در وقت چاه
خواهی ماند و فرشته ها را پیوسته بخواند چاه چاه چاه
کتاب معتبر نقل افتاده فی کفایت الغنی فی الاصطلاح و بیع الا
فون و لم یقل نقل باقال المؤمنان فانه مثل علی ایضا و غیره
عنه الزعم و من لم یقل مثل باقل المؤمنان فی الاقامه فانه مثل
من الیچ و در اقامه اذان پیوسته خواند آنست و در بعضی

18

در این ایامی دیدند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 در خطبه الوداع بیان فرموده اند که هر بنده ای که لازم کرد
 یک چهل و در آن هفتاد ساله الا الله و شهیدان محمد رسول الله
 بشود و خواب متوجه شود و در میان خود بکند و ملو را و آب جمل
 هزار شکر است فرماید و خواب جمل هزار صدق و بهر خواب جمل
 هزار شکر و بهر فردای قیامت جمل هزار کس از امت شفاعت
 کند و او را در بهشت ازین بهشت بهشت هزار شکرستان باشد
 و در بهشتی جمل هزار قصر و در بهشتی جمل هزار خانه و در
 خانه جمل شکر و بهر شکر حورین باشد و کفایت بهشت جمل هزار دنیا
 و در بهشت جمل هزار عیان باشد و در بهشت جمل هزار کایه باشد
 و در بهشت جمل هزار اوان طعام باشد که اگر همه زمین و آسمان
 جمع شوند یک خانه برابر ایشان کفایت کند از طعام و از هر چه
 در آن کفایت بهشت است و در همین خانه میسر باشد حساب حاجت

دو کلمه است که در این کتاب مذکور است و آنست که در بعضی از نسخه ها آمده است
که در بعضی از نسخه ها آمده است

چون منتهی علی الصلح و شروعه فی الصلوة و من قبل قدیم
 الصلوة و قال یسین بن مالک رضى الله عنہ الاصل فی العمل
 علامت قبول العمل و قال سید القدر بن مبارک من تناول بالام
 و ب عتق بحر ان البیت من تناول بالیسین عتق بحر
 الفرض و من تناول بنظر الفرض عتق بحر ان المعرفة
 الاطلاق یعنی خاموشی بودن و چشم بستن و نه زدن بکدیر
 و من شتره انجا هر فرد و شستن و مراد است بقیة الزانی الذین
 یعنی پیروی و تبحر با یان ندارد که شستن پسندش رسد و غیر
 ایف یعنی بهر معنی بطریق و در یافتن و انجا پیش روی هر کار
 و در یافتن میرسد از بحر انجا هر او است و انشا و ب
 یعنی خیاره التقطیع یعنی بر شیدن و التمسیم یعنی سلام ظهره و غیر
 یعنی نیت بای انقال یعنی الاستیلاخ و انما و انما و انما
 و شستن و مراد هر دو شدن المصروف یعنی شستن با یکدیگر

چون

بای رایت پیش نهاد و بگوید السلام علی اهل بیت الله الام
 انما ابو اب رحمتک و منصرفت خود و ابو اب سلام تبریک بگوید
 عتقا و علی بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم ترک جماعت کج که بسیار
 و اگر چه روزی روزی میدارای و تمام شب نماز میکنی اگر ترک کنی
 کردی تمام مشقت تو صواب است فی الکافی فی اوراک الفرافیة
 پسند بن عباس رضى الله عنہ من عمل بایوم با یوم و یوم با یوم
 و لا یخیر الماعذ قال یوفی انما رای **سید بن** شتا و من غیر
 و شتا تمام ضرر و ان این عمل نادمش است باید که در این
 و در عمل نکردی و در این دو امر حجت طلب باش و در مسجد بای
 رست پیش از آن که سفیان نوری گویند سفیان را بیکایک
 روزی بنی بای جیب پیش نهاد و در مسجد و راه او را
 از عالم غیب بروی رسید که تا تو یعنی ای که و و حواله از بعد
 بر آمد هر که او را میدید سفیان نوری میگفت و در مسجد

پس راه بگویم و انیت زیرا که البیرو رضى الله علیه و سلم
 فرموده اند که لا تقطعوا فی بیت زید یعنی تقطع بکسی در
 در خانه پروردگار من **ای مرتضی** هر که در حضرت پروردگار
 و خلاصه موجودات این چنین فرموده اند که تقطع کردن بکسی
 روا است و میگوید که انیت بیاف هر وقت که در مسجد پیش
 میگفتند و بقیه کردن ان خود گویید میفرمودند که در مسجد پیش
 نباید گفت که چهل سال عمل خیر او بر طرف میشود **ای مرتضی**
 البیرو رضى الله علیه و سلم فرموده اند که قال النبی صلی الله علیه و سلم
 من تکلم بکلام الدنیا اخطأ من عمل اربعین حسنة فی الیوم
 بگوید و کلام فی المساجد البنا و فی الخلا و فی محلات العامة
ای مرتضی و هر که و است که امام بکند او نماز فضل را و در جای که
 نماز فرض کند او روزه باید که بعد از او ای نماز فرض خواند
 نماز فضل خواند و هر که و است که امام او فی بیت که امام و مقتدی ای

چون

جای خود بدل کنند چنانچه در مشفق مذکور است فی المنقذ بکوه الام
 ان تطوع مکان الفرافیة و لا بکوه الام و انیت افضل لهما البیرو و در
 شدن فی الکبری اذ اصل الاله المکتوبه و انرا اذ ان اصل بعد با و
 نظرها بهتیب ان خرف الی عن القبلة فاجتنبوا المسجید لعل
ای مرتضی کرده است انیت و در خانه شخص با اولی صاحب
 خانه چنان در خلاصه مذکور است فی الخلاصه تمام فی بیت بقیه
 ذمه بگوید و صاحب خانه اولیت با امامت چنانچه در سر بقیه
 است فی البیرو صاحب بیت اولی بالامامته من غیره و کرده
 اقتدا کردن بکسی که معرفت پیش بسو خوری چنانچه در خلاصه
 مذکور است فی الخلاصه بکوه الاقدا ای بمن کان معروف بالکلی
 الا من باهل الامامته **ای مرتضی** شخصی نماز فرض پیش بخواند
 و بسو برکت نجم بر خدایت و شخصی الله با و اقتدا کرد پیش از
 برکت نجم است اقتدا ای او چنانچه در خانه مذکور است فی الام

[illegible]

بعد از نمازخانه علی بابا ایما الکافرون و دو رکعت و نیم بعد از نمازخانه
و دو رکعت افراسیابخوان و بعد از نمازخانه و عمار بخوان که با بعد
با بعد یا الله الا الله الا الله من زوال الالباب و نیم
سوره آخر الزمان با دایم معروف و با قدیم الایم یا هادی
ایمانک بعد از آنکه تسبیح صلی الله علی خیر خلقه و بعد از آنکه تسبیح جنگ
یا ارحم الراحمین و بعد از آن دو رکعت نماز مثل تسبیح بنده بخواند
بعد از نمازخانه علیا ایما الکافرون و دو رکعت نماز علی بن ابی طالب
و بعد از ادای نماز اگر سوره انشیا با و در آن بخوان تسبیح
و در آن **فصل ششم** در ذکر نماز و دیگر دوازدهم آن **در تسبیح** چون
نماز و دیگر در ایة اول باید که چهار رکعت بپوشد و باید که در آن
در رکعت سیم بعد از نمازخانه اعراسه و دو رکعت چهارم
بعد از نمازخانه و العادیات و دو رکعت چهارم بعد از نمازخانه
آنکه از خواندن آن بسیار دارد و بنیای رسول صلی الله علیه و آله

فرموده اند که عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى اربع
ركعات قبل العصر كان فيه من الشا روفى روايت الاخر قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من حافظ اربع ركعات العصر حتى الله
يتيقن الجنة ولا رركت اول ركعة فانه يكره ان يركب البركة
بخوانى نواب يسبها رخواى يانت **در سحر** فانه يكره
چون بكنه ارى بايد كه بعد بار خيزت نغز الله بكوى وكنجه
نيزه با بخزان و اين كهات را كه استغفر الله لا اله الا
هو الى القيمه را نيزه با ركوى ميت نوبه از كه با و بعد از
پسيت باطنى مغفول غفر الله كه آهاب عروب شود نواب
يسبها رخواى يانت چنانچه رسول صلى الله عليه وسلم فرموده
قال انى عليه سلام من صلى العرو ركعت الى غروب الشمس كان
استرى ثمانية من اولاد ابيهم اعل و اعظم و ركعت نواب العرو
اورده اند كه اگر كسى پنج و بى لاى گرفتار شود و دعا كند ثمانية

پنج وجهی در فقه و طب و بیان که هر یک جدا از علاج آن در ماضی
پیشین پس باید که این شخص در روز جمعه بعد از ادا ای نماز دیگر
بکشد این سه سوره عظم و کرم یا العباد الرحمن یا حمیم مشغول شود تا بعد
آنکه آب و صبح که ری و دیگر مشغول شود و در میان بچش نکند این سه
سوره است که باطله الزان پنج خطی خواهد یافت و بعد از آن سوره
و پنج نماز دیگر است که لا اله الا الله سبحانک فی کنت العین
و این پنج بعد از نماز دیگر بعد باید یافت و بهر نیت که از این
پنج را در بار یکدیگر و شش برسد و نیت میگوید که شش
چند است و اگر در هر چند که سوره عباد الرحمن در وقت نماز
عبد الرحمن میگوید این معنی را اطمینان بخورد و آن بزرگوار در پیش
او این دعا بخواند که لا اله الا الله سبحانک فی کنت العین
یا العزیز رحمت یافت و از آن در وقت نماز و در آخر نماز و اگر از
نماز دیگر و روز و بار سوره اخلاص بخواند الله الله ایان بیک

برو چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که قال النبی صلی الله
من اراد ان یخرج من الکرمه الی الامان لبقا و اجرة صلوات الله
علی جبرائیل علیه السلام عشر مرة صدق رسول صلی الله علیه و سلم انما
سیدایم یورده و الله و اذا جاء کبار الکلم یخبر الله بحجبت سلامتی
ایمان کونید که ما را فیکر را حضرت یونس صلوات الله علیه کزایم
اند و در قرآنین مذکور است که من سیف و دما حضرت یونس علیه
السلام را حکم فرمودند بود که در شکم ماهی رفتن که فراموشی
را دعوت کند و چون حضرت یونس صلوات الله علیه در شکم ماهی
رفته که فراموشی آن را بر او دعوت کند و چون حضرت یونس
صلوات الله علیه در شکم ماهی رفتن آن جماعت اهل غلوات
بسیار دعوت کردند که آن قوم شوم خدا را سجن آن بیگانه
را که او را قبول نکند و بی او میگردند که حاضر مشرفان
نیوی از رفته شد که عثمان خستار از دست سلطان مبر

27

و آن شاه و پادشاهان و افعال و اوضاع ناپسندیده آن قوم
بر منقالات جزا رخنه ترک دعوت کرده بی آنکه حکم الهی شود
روای از آن قوم طاعنی با عن کرد و آینده را می شدند و کنار
در بیای رسیدند که کنشی بود و جمعی از سید و اکران و رالی کنشی
نشسته بودند و حضرت یونس نیز در آن کنشی نشسته و پیشانی
رو در کنشی و در دریا می رفت روز چهارم بوقت حاجت
بود که تار یکی پیدا شد و ماهی غریبه را در میان برول کرده کنشی
با شد و دست و پاهای کنشی را می رانند و ماهی سپر راه گرفته
ماند و می شد و این کنشی در کار خود جهان شدند و ما خدا که
بنا کن کنشی بود و گفت که حادث این کنشی است که اگر خدای از قضا
خود که خدای در این کنشی آید یا چنین مملکت زد و میسد بد و سوار اکران
در میان خود و انقض کردند بسیار تحقیق کردند اما چنین کنشی
میان این ان ظاهر شد و حضرت یونس صلوات الله علیه و آله

مبارکش رسید که آن بنده که از صاحب خود گرفتار گشته و مغرورانی کرده
تو می چرا از انظار او معنی گرفته این سر پوشیده را آشکارا نمایی
یا انور باطل گشتی انظار خود و نه که آن بنده که از صاحب خود گرفتار
افتاده و بیقراری کرده خود را از گشتی چرخ دل اندازد و برین سر مشک
نجات یابید این گشتی کشنده در دشمنی که در روی تو می بینم
تو گناه کار نخواهی بود و بود اگر آن در میان خود و حاضر کردی که
ما بعد مردم که در گشتی بهیستم یک یک خود را از روشن مایی و انوار
زخم ناپاک که هم را قبول کند و هر یک خود را در روشن مایی می بیند
و مایی هیچ یک نداشت نیست چون قربت بر پیش سواد الله علیه
رسید همین که ایشان خود را در روشن مایی انداختند آن خبر
بزرگوار را انقلاب نفس کشیده از نظر این گشتی غایب شدند و
رب العزت بان مایی در رسید که ای مایی این الحق که فرمودی
بنده بر کنده ما بخت و بیضا میرسد بخت باید که نیکو کند و در آن

6.

تا بهی و منی از راکب و اهل بر لبست و بحضرت بر لبش صلوات الله علیه
در سخن آمد و گفت یا رسول خدا من و ماوراء که ترا میگویم که در این
و اکنون شکم من زنده اند و در شکم من جای یا کز که ترا در
بیت که نظر کرده چنان است و من و اهل خود را بهای و مقام تو کرد و اندیم
و حضرت بر لبش صلوات الله علیه از قضای ربان و اقدیر بر سپیدان
چون بر تو در شکم ما بهی مانند و بعضی زیاده و بعضی کم گفته اند و
والله اعلم بالصواب و حضرت بر لبش بر شکم ما بهی گفتن این
سبب را مشغول بودند **باب سی و ششم در بیان گفتن من و ما**
و بعد از این بر تو شکم چنان چنان و علی با آن های و شکم که در آن
شاه دار و آن کوهر آید اگر که سبب طایف اقدیر ما با تو است بر
بلد بر دل و اندازد و ما بهی با الفور بر خود از رویا بر دل کرده
آن رسول رب العالمین را از شکم خود بر دل و آن بقیه بر من
چون خود گفت و دید که از گرم و لطیف خدای عز و جل از خضایلی

من حق الایمان ومن شرواخر الایمان یا دايم المعروف ویا نیکم
الاحسان یا دايمی المصلین یا کون یا کون یا کون یا کون یا کون یا کون
علی غیر نفسه محمد وآله اجمعین بر منک یا ابرهه الراحمین وهر کسین
وکار هر روز بخواند ایان بسلا مت برود بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم یا دايم الاله والاکرام اللهم فانی علی نور وجهک
یا الله یا الله واکبره من من وورکنت فانی علی ایان یا ان
طریق کبزار وکه در هر رکعتی بعد از ثانیة سجودة علی یا ایها
الکافرون والواجب ان الله یخبر ان الله یخبر بهت بر که در هر رکعتی
ثانیة بسلا بر است وکسی این نماز کند از دو روزه هر ثانیة
ان الله که بخواند مشرف شود و بعد از اذان دو رکعت نماز
حقوق الالهین بکزار و دو رکعتی در هر رکعتی بعد از ثانیة
سجودة اقل من سب بار سجودة اقل من و چون بسلا م و سب بار
بکزار ان الله مغفر و لواله الدی و لمن لا الله و ارسیا کما یبانی

و بعد از آن بپرو صلی الله علیه و سلم فرموده اند که شخصی که حق را در
و بعد از آنکه او روزه بپندارد و عبادت و غیره خود را در یکبار رسانده
نمایند تا با او در ویدر خود بکشد حق بیچند و تمام حق ما و در او
بدر تمام از کرم او و افضل و کرم خود با قسط کرده اند بسم الله الرحمن الرحیم
فقد اعطى رب العالمین و اولی الامر فی السموات و الارض و ما فیها
الیکم فقد اعطى ملکک بیکسموات و رب العالمین و اولی الامر فی السموات
القدیم من اشهد بان لا اله الا الله صلی الله علی منبر خلقه محمد و آله و اصحابه
و انما اقول تشبیه بکند او در رکعت اول بعد از نماز پنجگانه علی بن ابی طالب
و بعد از آنکه در رکعت ثانیه بعد از نماز پنجگانه پیوره اخلاص
بنو الله حق بل و صلی جمیع تعظیرات او را عفو کند و ملک نبوت
او را از زنی دارد و بیست و نه نماز شام نیست که لا اله الا الله
رسول الله باید که بعد از نماز شام صد بار این کلمه را طبع بگوید

میر و رومی المد علیہ و سلم فرموده اند که هر روز نیت ده مؤمن صاف
 که از مال صدق این کلاه طبع را بگوید بدو رو یکبار عمامه بپوشد
 ای چند باری مغرب و ایند که من کنایه آن کوفته ازین طوطی است
 و از آنرا اعمال او مجید گردانیدم **و در بابیکه صبح شام بطریق**
و امام یکنص کلاه طبعه مشغول بشی **مستطاب** که روزی و نسیان
 بود و لیسان اصحاب نیت همت حضرت بدو رو کلاه نیت علی الله
 علیه و سلم اندند و گفتند یا رسول الله تو اگر آن اصحاب بخیر
 رستگار می و تو از اب و دویانی و لیکن جاودانی خواهی یافت
 و عاجز و مخواهی ماند زیرا که ما نرسیده ایم اینان فانی می کنند
 و ما روزی پیدایم روزی پیدا شد اما تو انکار آن روزگواره را
 و عهد نه و میرات و بدو لیسان میدهند و تو اب بسیار
 میسپارند و ازین نوابها تو میم البشر و رومی المد علیہ و سلم
 فرمودند که کما بعد از هر نماز نیست و پنج بار لا اله الا الله

و بیست پنج بار الله اکبر بگوید که برابر آن بیست که گویانام عال و دنیا از
شمار آورده و بعد از این او رضای این بیست شریف کرده و بدو طاعت
و یکسای طاعت بخشد و بعد از آن بر وی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و آنکه هر یکسای که بیست یکبار لا اله الا الله محمد رسول الله
بخواند و این را بیست بخشد حق تعالی آن بیست را چهار مرتبه
خواند و این کلمه طیبه را ب عظیم باید از شریع العلوم بخشد
خدا و مسمیان نقل کرده اند که حضرت آدم علیه السلام فرمود
آنکه در بیست برج در وفاته و درخت ندیم که در وی لا اله الا
محمد رسول الله خواندند پسندانی **برادر** بدار که باز شام و حضرت
عیسی صلوٰة الله علیه گذارده اند و این وقت که ترسایان
میگفتند که بیست و حضرت عیسی صلوٰة الله علیه است این
کلام مالایینی دل نیک شدند آنها نماز و میهار و زواله و در اندوا
آنها پس فرمودند که ای پسر و کور عالم ترسایان پیغمبر را از

میرسد بآنکه بگویند که ما ایشانرا پس از چهار رکعت و یا پنج رکعت از نماز
غیب و در سجده که ای چندی خاطر هیچ و در رکعت چهارم از چهار رکعتی
آن بعد بخوان راخوانیم و او و حضرت جبرئیل صلوٰۃ اللہ علیہ
آنرا خوانند و آنرا خوانند و هر رکعت نماز بشکریه آنرا خوانند
در آنوقت از آن خوانند و چون بپایان رسید آن نماز را از آن
پنج نماز که در رکعت اول کرده است هر رکعتی از آن علیهم السلام
گفته اند **در رکعت اول و دوم از آن** **اللهم صل علی محمد و آل محمد**
اگر توانی پیش از نماز هفت رکعت چهار رکعت سبقت نرود و اگر نتوانی
دو رکعت چهار رکعت چهار رکعت بخوان و دو رکعت سبقت نگیرد
فرض را در وقت کرده از چهار رکعتی بسیار مشکلات تو آید
علی ایمان شود باید که در چهار رکعت چهار رکعت بخوانی بعد از آن
دو رکعت نماز خویش بر خوانی و در هر رکعتی بعد از آن نماز چهار رکعت
بجور اخلاص بخوان و چون سلام دهی و یا رکعت سیزده

نیم

نماز است و علامه موجودات ملکوت فرست کند تا
چون نماز را بعد از رکعت چهارم و در آن زمان که ترا
فرستاده باشد مانند این صورت را بنویسند و فرستاده
تا جواب شکریه گویند و تا قیامت رفیق باشند و در رکعت
بعد از آن ای فرض و سبقت و در رکعت نماز و در عذاب غیر
بخوانی و در هر رکعتی بعد از آن نماز ایستد اگر کسی و سبب بار
آنرا در آن نماز بخوان و هر کس این نماز را خواند و در عذاب
غیر آنرا نبرد و چنانچه اکثر در صلی اللہ علیہ وسلم فرموده اند
فی کتاب الیقینی فی الاشیاء عن علی کرم اللہ وجہہ الیقینی علی السلام
و سبقت نماز الیقین علی السلام یا روج اللہ علی شیء اذ اعلم
اقنی لا یکن لکم عذاب الا بعد ان یقرن علی السلام الی اللہ و
نماز الکتب بقره و اذ اذلت تحت قره من صلی فی العباد
لم یکن له عذاب الا اگر کسی در رکعت نماز را یکبار یا چندی بعد از

بعد از آنکه خفتن بگوید از عذاب حساب قیامت امان یابد
و اگر تا قبل روز جزا در رکعت اول و ثانی را بر عبادت نماند
بجز از آن عذاب که در این کرده اند **در رکعت** عذاب غیر
بیشتر از آن است که میرسد به حساب نماز و بدین که در وقت
پول کردن است بسیار یکی به بدشت و بدین است میرسد
قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم استبرئ من البول فان عان عذبه
القبور ذکر نماز رکعت اول من صلی رکعتین بنوی بماند
البول بعد النبی انما عذاب الکتاب قره و انما اعطی سبقت قره
خبر الله را حساب علی بدنه و غیا بین البول و اگر کسی بعد از
نماز خفتن پیش از آن دو رکعت نماز نقل بخواند و در هر رکعتی
بعد از آن نماز ده یا سوره اخلاص بخواند و چون سلام دهد
بسر برشته کرده بخواند و بگوید یا رب هر دو سبقت بالا
باشد و دو رکعت نماز نقل نیز همین روش بخواند و چون سلام

نیم

در هر رکعتی یکبار یا خارج است اللہ تعالیٰ بجمع مقام صد و عذاب
و بنویس و آنرا در رکعت اول و اگر کسی را نمک پیش از چهل یکبار یا یاد
بگوید که را و بسیار شده شود و اگر نشی روز چهارشنبه بخوان کرده
دو رکعت نماز خواند و چهار بار یا عذاب بگوید و سر برشته کرده
او را دنیا آفتد رجوع شود که در شمار نیاید و اگر کسی حاجتی داشت
باشد در میان شب در میان نماز یا در سجده سبقت برشته کند و نماز
و سبقت برادر و وجه یا یکبار یا عذاب بگوید حاجت او
باشد برادر و در سجده اول کرده اند که هر که بعد از نماز فرقیه
نماز و قبل از نماز چهار رکعت اول بعد از آن نماز چهار رکعت
الکریمی و در رکعت دوم بعد از آن نماز سوره اخلاص یا رب
و چون بپایان رسید در رکعت سبقت بعد از آن نماز سوره یا رب الکریمی
و در رکعت چهارم بعد از آن نماز سوره اخلاص یا رب یا رب
بن و این چهار رکعت نماز را در هر یک از این سبقت و سبقت

[illegible][illegible]

وقت که از سرحد مصر رفتند و راه و سفر حضرت
عجبت که کجی حضرت موسی علیه السلام و وقت که
بل رسید بود و در ره پیری و صانع عجیب بود ایشان
بهم فرسید و حضرت موسی علیه السلام را که خود فرمود
عجب به و در راه ایشان بسیار در باره ایشان که کوه و
در بل آنجا می رسید و بسیار مشک های ایشان است آن
و بشکر آن که گویای آنی و در آن وقت چهار رکعت نماز
کذا و در وقت آن نماز از ایشان قبول کرد و در وقت حضرت
موسی علیه السلام فرقی کرد و از ایشان جدا شد که حضرت
نماز را بجهت دل او ناخوشی و در کافران و از آن که کشته شود
فرزای قیامت فرستاده به پیوسته از این دفعه که شما که
عجب به که فرستاده و در حق شدید و می آید که بنوعی نماز
که از او در آن بخونی نماز بود و در آن نماز بسیار که فرستادی

ما بعد و فتح شد گویند که با دشمنانی از عالمی بر سپید که قدرت از ایشان
در چند جزای عالم است و روح حضرت یکی و رادی نماز دوم
و توکل بر کرم کار بسیار حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
روایت کرده اند که از آن پسر و رضی الله عنه و سلم که بیست و
چهار سال سپیدام و کفر مکر نماز هر یک که نماز را میسر نکند گویند
معمولاً در کفر می اندازد و از آنجا که پیوسته مرویست که هر یک که
جنون است نماز را بخار و از دین لغو و در وقت شبح که میخواند
بر زبانش جاری میگرداند و بنوعی با الله من و انک بزرگان
الله اند که هست جز بر بنده منون نایبند دیده است بعد و در
و کلمات و عجب و شمع و غنیمت کمال است و بی نمازی که از عهد
بدتر است گویند که امام جعفر صادق رضی الله عنه حضرت صلی الله
عنه و سلم را در خواب دید سوال کرد که یا رسول الله بنده
بچه لال رسته کاری یا بد آن پسر و رضی الله عنه و سلم رخ گشت

18

CH

CH.

CH.

[illegible]

وہ

[illegible][illegible]

3

و ترقیات کو رانہ کھانندہ بقا بعد و طاعت سید و اندر چنانچہ حضرت سر
الکبیرت و منیر صدر مروج است علیما الله علیه و آله و سلم در این خلوت و
در اول خلوت و غایت شریفین پسین نشین بود که انکشافات بر سر کوه
در غار حرا افتاد به بند و که خدا شغل بود و هر روز عالم آخرت
از موسی علیه الصلوٰۃ و السلام در مدد و سعادت استحقاق کمال میفرمود
خود و بعد از آن است که خلوت را چون امر فرمود و ترک نماز و او را
موسی از این حالت و این عدد از این خاضیت بسیار است که در این
و کبریاست بنام ملائکه اشیا از این خلوت حکم بجعفر است موسی علیه الصلوٰۃ
و السلام و غنی چندی که در راه و اینها علم بر سر من نشینان بعد از این
موسی غنی یافت بر سالت مبعوث نیستند و نیز انکشاف از صلب پدر بچهر
مادر و در سبک و تاج و این در انکشاف میگویند و تا به این رخا میگویند و تا این
روز مصلحت میگویند که در این ترقیات در راه و از این می شود و نیز
آتش و صاعقه الله علیه و آله فرموده اند که قال النبی علیه السلام من خاض غری
الکبیرت و منیر صدر مروج است علیما الله علیه و آله و سلم در این خلوت و

[illegible]

وہابی

و با این معیار فرزندان از خود پیش لیبت و غمخوار نشینند و اگر از این
خدا شایسته و سبقت بر همه را بدارد و چنانچه خود را پیش لیبت کرد و در پیش
عزت خود فرو نشاند و استغفار کند از غفلت آن بود و اگر بخواهد بر او را
از خود بخرد و او را از معیار فرزندان و مال ملک و دنیا و مافیها و بخواهد از
ظاهر خود و رکعت و بدل صاف بماند پاک تو جوی بر روی خود و فرزند است
ای برادر خوش چهره صفت عزت و دولت خلوت شمرده شود و بدین
صفت در علم و خلق و ذکر و فکر و اولیست نماید شمرده عمل بنویسد و در نماز یاد
آور آنکه در استیلا بر است کشنده و وقت دارد از این صانع سازنده پا
در جفت شمرده و آنچه در میان بیان مشغول باشد که گوش از دنیا و از این
درواقع و انگشت کرده بخوبی که ناشانی از غلظت و کثرت شود و افتاد
چیزها در گوش چنانچه در حق است در زمین بر حسن و عیادت در خلوت
رونده و دل و مشغول کرده و چو شوی و در روی و بد و اگر استیلا بر بد
میان خلق از یک کرد و اگر چه خود بود هر که در آن خلوت چو اسان و او بهر

بجای آورد و هر کجا چو شانه امانی بود و مقرب حق گردانان و ستمگران
ملکوت را نهاده و آنرا به نصیب دست ادا نمود و بی درشتی نه دست که
برای این شرف داشت نه در مقصود اصلی خلقت و اصل نخواهد بود بلکه
و نه برای این شرف اید و بخواهش است و اگر یک نه در کار می باشد و یک نفر
می باشد نه در افعال و یک فعل است و بهیت فعل بران و خود را در او نه
و چنانچه در حق نماز را بپایست از چرکت است و هر چه در او است نماز کند و او
و او بکند و از هیچ نصیب دست که از بی و اولی است و او نه در کار و در حق
نشد و هر چه بپایست که او بکند بر او بی و اولی است و او نه در کار و او
نمود و خلقت عاقله و الله در او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار
نمود و هر چه در او بی و اولی است و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار
از کار و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار
بفعل و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار
می شود و میان او و من و کشیدان و هر جا که است و او نه در کار و او نه در کار و او نه در کار

сг

[illegible]

چندین وقت در خدمت خود و زواران

25

10

24

54

[illegible]

243

[illegible]

22

[illegible]

وہاں کچھ بات کہہ دی اور جہنم میں رہنا چاہتا تھا

45

[illegible]

ملفوظات

[illegible]

1

[illegible]

3

۴

1 1 3

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۲۸

[illegible][illegible][illegible]

تاریخ

تیسری

10

[illegible][illegible]

والله اعلم بالصواب

10

卷之四

عالمی اسلام و تفریح و اوقات علی و جمیع الامور فیما بین
 فان رايت حین شکر الله عزوجل رايت و ان
 سینه است حضرت کلمه **الحمد لله** هرگاه اعمال ترا بپوشد
 بپوشد کرد و کار عالم می رسد چنانچه باشد با آنکه بر روی
 اندر دست و پیش و در میان هر روز الله علیه سلام و
 و اقربا و اطهار اعمال حسنه و اعمال پسندیده
 پس بپوشد که همیشه در خدمت بر کاران و که خیر
 که روز و از شد خود را و روز و از شد خود را
 جمل عالم و در سبیل اصلی الله علیه سلام و تفریح و
 و بپوشد و ایام و اجداد و اقربا و اقوام خوشه
 خوشه و کرد و انانی که در روز و در روز و در روز
 روز و در روزی چون که درین روز و اعمال
 بپوشد و در کار عرض میکنند و در روز و در روز

و از اینجی بهترینست زمیندار این سعادت را از خود بگذرد
و او را که خواهد داشت از خیر و آخرت بر او بر تاج دولت
و از باران مبارکشند از او اوقات شریف بر طاعتها
که بت خداوند مبارک و از کار بعضی غافل میشیند و نعم سعادت
و از زمین و سیلابش گویند که چو کبریا را اگر سپید کند و بنام
طریق سلطانی گفت یکدیگر بسیار میخوانیم اما قیام و عبادت
چرا که بنده ای که از این حد جدا میشود از این دنیا و عالم
خبر که داشته است و در طاعت و هر که بعد از آنکه و باقی بماند
و از این یافت **ای پادشاه** در پیشانی او نشسته در دنیا و آخرت
و از بعضی بنده **چند** دنیا که در فک او بسیار **کس** که با یکدیگر
و از خود **ای پادشاه** مبارک که از قیام و عبادت و از خود
بسیار چنانست از سعادت طاعت و دولت سعادت
چند و مسموم و چو گشت عصفیان خود را از خود و دنیا

دو که هر چند در آن دست دمی جاری داد که از جبین یکی از ما نماند
 آخر در جبهت دور دور آمدند **دی** **خبر** از کرم و صنایع که جبار
 عالم بر این عالم از او در روز اول با تو کرد چه از غافل ماند
 و بقضای نقیضه که کشش شایسته از آن مملکت زیاده
 و صنایع نرزدانی مجرور و آن سپید ازین و کلاکتند
 ازین از از جبهت این دنیا کی و بیست کمره و بیست
 چشمه و آید و دیده بنیاد بود که آید و بنیاد و آن
 مشت خاک که خلقت حضرت آدم تستی بنیادنی آدم و آن
 شد که بعد از آن روزی هر دو تمام است اول و دوم است
 و شراب حبیب خشنده و پخته اند و چندانی می کشی و آنکه
 شوق در روی نگین اند که میان چون پروانه و روح همچون
 غنیمت و آنرا می کشی ترا روشن گردانده شده و بنده جگر و پیش از چون
 آنکه از آن شراب شده و از بر تو آن لبه است **نعم** خاک و دل

از روزگاری پیشه شد **ب** شد از شوق در در پیشه **ج** دل که
از آن در شوق نهاده شد **د** به که با و که ملک به باشد
ه چشمتی و کنان نادان با پیشان بسبب این
کج چشمت و بهر نایب پند **و** در نوری که دل به داشته **ز** رگه
دل عام که در او بود **ح** در کینت و نشا از فحشانه
مردت داشت **ط** و ایت باش از آن نیست علیها و ذل
گاش از آن شربت **ی** و اما محروم بود **ک** پیش از
خلقت **ل** اول درین عالم برین بود و این شام غیر
و پیش که بهر ایت **م** یکدیگر و میر **ن** می شد
بغیر خود **و** بهر شهادت **س** پند **ز** و در آنوقت پیشان
از نه بای مغرب بود عز ازین نام داشت **ح** بر روی یکدیگر
بر زمین رفته **ج** ای طایفه را بقتل رساند **د** و این حکم
عالم **ز** همراهش **ط** هزار ملک مغرب **ی** و این **ک** و او

بر زمین آمده و قبل از آن صاحبان مملو در درون کی زمین
باشد به هر طرف پشیر میگرد و در هر قدم حیات تازه و پرش
بخش اندر کرده و میفشید تا گوشت درونی گذارد و بر پیرقالب
و کالبه و کلبه حضرت آدم صلی الله علیه و آله افتاد و صورت
فراگنده افتاده اند به تمام حریف شرف و صدف و آفتاب
و پشیر اندر و پشیر شاد و دشت و پشیر پس نیست اندر اندر
از آن معلول را چون چند در واقع آمد و در کتب چنین گفته
تبار خودم خودون نام کم گذارند که کار کرد کار عالم این
شخص را تا این پانزده هزارا ضرب کرد و آنکه کارهای او
طبیع با خدا طاعت او کند و آن دیگر پیش از آن که
بر روی حکم باشد که حضرت آدم صلی الله علیه و آله و آله سلام و اسپند
نم کند و نشسته و در کتب **فصل** چهارم در بیان کسب و کسب
سپاسد **ب** چون بهشت مردان پشیر شران کرد و آورده

۱۰۰

جلال احدیت و کمال صحبت جمال و جود مکرر از در دل
به کمال آید محبت و محراب مودت پر جودش و او را بدست نیکی
و در آن محبت گشت طعنان الهی و سپاری و آفرینش که هر عالم
و پادشاه است و ای جانوری **ای** در پیشگاه آن سرکاره
و تقدیر آفرین امانه در جسدش که اینست و شکست آن نابکار و
معاذ جلیلان از یادگار اگر چه با تو اندامدار بکنن تو از خدا و
آن اصل رکنی و آنست که هر شکستین که نقد ایمان و سپردایه سپهر
نات نیست از تو یاریده و تو از خیال که از تو ندان ای فیض
شکست و ای لطیف آفرنده دنیا و دل بسند و بکایت اعتماد
کنن که اول انبیا سپر است و آخر انبیا محراب و همیشه خدا
را حاضرین و از درک نمیشد **ع** ملک الموت وید و
و شربت محبت جسد نیست حلاوت منکر و نیکو و در پیش است
و دل از خوف ایشان همیشه در پیش است ای عاقل ای بک

چاک خاکی بایت قوده خاک که چنگین از روی نرسبت او
بر یک نفس بستم عدم خواجیه پست **نفس** تو که فانیان کشه
چیده **نفس** خوشی و وبال بهم چیده **نفس** خیمه بزرگ دران دل
سوار **نفس** تو باشی خانه در روزگار **نفس** ای شیشه دنیا که
دول ای که خستار این عالم نیتول ای دل که تمام عیانت
کینه نیست اگر کیست چست زنده و غمزه و گداز چال هرگز در
نفس کار صد چال مانده یکی در ده **نفس** جای به رفت زهر کاف
والی خرد **نفس** ای سگین و ای جنس غم کذا طول ای که کشید
ساق و جل و درین مسانه خانه نشاند و نه چله و زهر ای
جنوبان چو خراش جفا و ازیر چنگی کنی خرد و صد باره هر بار
بر طرف و آواره درین محنت پس ای خاوند خاک و آلت
خنده و آفرنده پس چرا انقدر میکوشی و جانم حسنی می پوشی
و نمیدان که ز دوست کشیدت مرگ می پوشی و از خواجه که

卷之四

یکه از نه که با این منبر بخیزد و منبر پیش از پست اگر خواند **الله**
 بر پیشانی بگوید خوشی است **الله** پس بگوید پس تو پیش از پست **الله**
الله این دنیا که از این است و حجت عزرائیل کلان
 در پیشانی که چنانچه وجود بشری را از آن عزرائیل میباید بگوید **الله**
 در آن وضع بخندد و از آنجا به پیشانی از او جامه بپوشد
 و فقال کرده قوی شد و بدارند و بیاورید و با پارچه بدارم که
 از خدا گرفته است پس بیاورم و آن کو فتار عمل بوده و در پیش منبر
 و قیام دارد و نه آن که بگوید پس می شود که کلف را با آن
 معایت بکنند و شش به است و شش به است شده
 پس پنج خجاست و باعث در حیات او شود **الله** باز
 خدا باین مأمور را **الله** می کشم پس پیشانی شمار **الله** جانشین و
 کن کن در پیش را **الله** هر چه کن کن در پیش را **الله** جانشین
 کن از عالم جا هم **الله** بدارند شود و روح آخر مرا **الله**

[illegible]

وہم

بر محاکات امتحان لها هر دو بود اگر دو **مسلم** جام محنت
خوژدم نزنند **خ** فریاده و فاقدم نزنند **خ** خوش بسوزند
در جهان چون حود **خ** که از ایشان برون نیاید و ده **خ** اگر
آوی هر یکا نیای محنت نهاده اند و در محنت بر کسی کشا
اند و هر جا که ای مودت از رفته اند تخم ملازمتی بکشند
یقین هست که محنت بلا محک نقد عالمان و حبیب تجربه
احوال آدمیان ادبست بر کسی که پس محنت نرنه نقد
جبال و در دایره محنت بل و کوره عنایتش از دین بگذارد
و اگر از غش بودای نهاده و از آلائش آقا ضای شیشه
خالص برون آید ضرب عنایت بچند زعفران و در
در در القرب چه است بیکه قبول بیاید و آن که امر گوید
ای **یاد** نمی گویند که آن بید و صانع اند علیکم السلام که اشرف
انبیاء رسول محبت مخلوق اعظم کرم اولاد نبی آدم

و پیش روی خیمه ازل و سپید جود عالم و عالمیان ایروان
و زمین در رخا و دغا که آن طهارت و ازو پست و قوم پونا و کا
کا فزان بدیا چه چشمتا و چشمتا کشیده و در دریاچه بی آن
مقدار خا و زخمی و نه که در دریا سپید بیشتر در رخا و چشمتا
قدار و چشمتا نه چشمتا که در چشمتا سپید و اصحاب یک کبار و
یاران و خا و در و در و در و در که در ایشان چه تعلیم و تعلیم
و چه پستما کشیده و تن کشیده و دل برضا و در و در و در و در
چشمتا سپید نقل کرده اند و در و در که در ایشان چه تعلیم و تعلیم
پست و رضوان و انداخته و تعلیم و تعلیم و چشمتا و امام
حسین رضی الله عنه مشرب شهادت کشیده و اندک و در آن
روز و در روی زمین ایستاده و نظیر خود و در و در
زین صفت که در ایلیا پس فید و در و در و در و در و در
غدا و ای پس فید و در و در و در و در و در و در و در و در

1

همچو داشت که بلا تا چه برسد ای کس نه بدید که در **مهر** حرکت و لرزیدن است
و کار بجزرت رب العالمین است ای خفایان زمانه ای مدح
پوستان فروزان در خواب غفلت بدر و از کیفیت شوق
نیایداری پویشیار شود که چه آید و نه باشد که از وی رود
درک بر نیاید و چه ایستاد که در صحرای دل و در بر باد **مهر**
مهر بفری استانی را پیش از عالم بقا بر نهاده اند که تا بعد از
منازعت جان باقی نماند که اگر در پیشگاه شد لذت تنجیم را در یاد
و اگر در دوزخ باشد الم عذاب را در یاد و ای غیر بد نیست
و ای مفلس خا از استیاضت شب تا در کشت راه با برکت
شیش است و اگر شمع هدایت بمرام مذوری بداند که درین
راه نادیده ای **مهر** درین راه غم بایش همیشه غفل
اندوه ببرد و پیش زده ترسان و لرزان بوده اند که کار
عقبی خبر از شش گناهان گذشته خود را یاد و کرده

[illegible]

فقد

[illegible][illegible]

159

در تاریخ حق مذکورست که ابراهیم بن حکیم را یهودی که یار
ما و یساع چند و کسان از وی گرفتند از بخت عدالت
او غنای چو و بسیار آن چندین چنان از آن سه و بود
در غنای چو و شایسته شده و اگر کشد و باشد هم بر خود زور
و قدر شده باشد از بخت عدالت او از آن آستانه بود
و بیک بعدی ده من غنای چو و بر من زود و ده که بر
خفتن خیره باشد و بسیار این چنین از آن بود
که چون که در غنای او بار آنها میروند و در احتیاج خوب که
رسید و محمول یکی جدا آمد و ابراهیم یهودی حکم کرده بود که
بسیار کار با و شای و زور او را و بسیار بسیار چنان که
رعیت و دیگر چیزی طلب نمائید و آنچه از زمین برود و یک
بکند و از بابت غنای او رعیت بهم رسیده و بخت
چون روزگار بود و یک ضرورت غل با را ابراهیم که بخیر

هر پنج کس که بنام خدیجه بی فروخته اند که یکی چهارمست و بنام او امیر
 و یکی بی پنج من سید و او دیگر مردی از آن می آید و او را حکمت یا الله
 از ایشان استحقاق دارد که یک یا دو او من غلامی باشد و این است
 از بزرگت عدالت بود و **در** شش جوان غلام شود و از غلامانی
 عدل بسیاران به از خود می پندارند و میگویند که در زمانه خود هر یک
 علیه السلام را بگویند و بگویند که او را یک درخت را از غلامان
 بود و میگوید آن از بزرگترین بود که هر یک از شش سید را
 با و شاه را با چهل و نه بگوید و بگوید که با و شاه را با و
 او را با و بزرگترین خود گفت که هر یک از این در حقیقت
 درخت و از سید و او را از شایان می پروریم باین مسأله می رسند
 ملکاتی می آید و در حقیقت او را بعضی می پندارند که با و
 بر سید و این درخت بر او که هر یک از شش سید را از بزرگ
 و صفای او من از ترس آنکه طهر شایسته که اگر با و بگوید

[illegible]

کردند و آن چاره و دوا را به حکمت آن لعل آن آنکالی نمودند
 و قریب بقرینگی شدند و از هر پس از حقیقت آن درخت می پرسیدند
 از شکل آن درخت چنانچه داد آن قصه پرسیدند بیکس خبر میداد
 تا در کنار رود نیل و در میان لغات گرد آمد که عرض می بود بیکس حال سپید
 می بود و حقیقت آن درخت را گفته او گفت من از چو درخت
 نیستم و هر که در آن ملک پای می بود حال و بسیار جان من را از دست
 و خدا پریش رحمت پرورد جهان کینه در حق او حسنی از حق زینا
 بگریزی آن چاره و خواست که در درخت بکنند که از زمین کا قطع زمین
 کنی می هر شد و بکنند آن درخت را بعد از چنبرم آن درخت می کرد
 در زمین تو کنی می هر شد و یقین که آن درخت تو را نه و کینه
 و برادران و امان دران زمین در درخت بکنند چنبره من و کمال
 نکرده و گفت این کینه از شفت تو پیدا شده و بهایا شده و کمال
 بهر آن در آنجا در درخت می کرد و هر از این چنین خبر داد هر شد که

و حال آن زمین را تو متصرف شد و مشقت کردی و این کجی کردی
 شد و بهت از وقت دارد و آن کجی نیست و آن مرد مزاحم قبول
 نکرد و زمین ملک تو بود و آن زمین بیرون بود از زمین
 دیگر و بهر حال آن کجی را قبول نمیکردند و چنان شد که در وقت
 راجه پادشاه عرض کردند که اگر پادشاه و حکم شود و این
 پادشاه نیز قبول نکرد و گفت این کجی از صاحب زمین است و از دولت
 که در کافران او بر او و مرا بچه و در آن غایب نیست و پادشاه بسیار
 کرد و کجی از آن زمین و کجی آن کجی را قبول نمیکردند و بهر حال
 قبول نکردند و بعد از آن از این کجی پادشاه و پادشاهان نیز
 و از صاحب زمین گفت پس چرا او را و مزاحم گفت و خیر و از صاحب
 حکم کرد که تا هر روز با یکدیگر نیست که در وقت آن زمین و این
 کجی را بطریق ملکیت نماند و بهر حال و در آن زمین
 ایشان از رحمت کجی نماند و هر دو کجی نماند و خوب را آورد

۱۱۱

۲۸
یاوین

۲۸
یاوین

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

164

[illegible][illegible]

122

[illegible]

122

محمّد

دور

[illegible]

12

3

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

191

64

64

[illegible]

三

المسجون

[illegible]

ط
بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

10

میں نے

[illegible]

ازای

موزان

موزان

[illegible]



